

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی اعجاز علمی آیات 6 و 7 سوره ی طارق

يا رَبَّ الْحُسَيْنِ، بِحَقِّ الْحُسَيْنِ

إِشْفِ صَدْرَ الْحُسَيْنِ، بَطُّهُورِ الْحُجَّتِ

استاد راهنما :

حجت الاسلام و المسلمین علی رجبی (استاد ادبیات عرب حوزه ی علمیه ی آیت الله ایروانی و دانشگاه امین،

معاون دارالقرآن امام رضا (ع) تهران)

با تشکر از :

دکتر علی نوروزی (دکترای هماتولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران ، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی

ارتش تهران)

نویسنده : فاطمه زهرا روستایی (کارشناسی علوم آزمایشگاهی دانشگاه علوم پزشکی تهران)

Email: fz.roostaei.35noor@gmail.com

Shaparak.roostaei@yahoo.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی اعجاز علمی آیات 6 و 7 سوره ی طارق

چکیده

سعی شده در این مقاله با بهره گیری از علم آناتومی (استخوان شناسی)، علم هماتولوژی (خون شناسی)، علم فیزیولوژی ، ادبیات عرب و تفسیر قرآن، آیات ششم و هفتم سوره ی طارق مورد بررسی قرار گیرد، تا منظور دقیق خالق یکتا از این بیان پر بلاغت و شگفت روشن گردد. در آیه ی ششم خداوند از دو واژه ی « ماءٍ دافقٍ » استفاده کرده ، که بیانگر مایع منی مرد است. در آیه ی هفتم اشاره به خروج این مایع از بین « الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ » دارد. با توجه به مطالب پزشکی و ادبیات عرب به این نتیجه می رسیم که نهایتاً این مایع از خون حاصل می شود و منظور خداوند از «بَین» مغز استخوان است و «الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ» استخوان های پهنی هستند که در فرد بالغ فعالیت خونسازی دارند. با تفکر و تأمل ، می توان اظهار نظر کرد که این آیات، اثباتی دیگر بر اعجاز علمی قرآن کریم هستند.

واژه های اصلی: هماتولوژی در قرآن، آناتومی در قرآن، اعجاز علمی، اعجاز پزشکی، صلب ، ترائب، اعجاز بلاغی

همانطور که می دانید با پیشرفت روزافزون علم، نکات علمی بسیاری از قرآن استنباط می شود. نشانه ای است برای انسانها که بدانند، قرآن معجزه ی الهی و برای تمامی قرون و اعصار است. استخراج چنین نکات علمی اثبات شده در جامعه ی جهانی امروز، شاهدی بر حقانیت رسالت محمد المصطفی (ص) است. لذا توجه و اطاعت از فرمانهای خداوند حکیم معطوف به زمان نزول قرآن کریم نبوده، چراکه این برنامه ی الهی مورد استفاده ی انسانهایی است که بخواهند پرهیزکار باشند و از وادی آزمایش ها و فتنه های حاضر به سلامتی عبور کنند. در این نوشتار به بیان و بررسی اعجاز علمی دیگری از قرآن کریم می پردازیم. اثبات اعجاز پزشکی و بلاغی در آیات 6 و 7 سوره ی طارق، که مفسران و صاحب نظران در این عرصه، تفسیرها، نظرات و برداشت های متفاوتی از این آیات داشته اند. سوره طارق سوره ای مکی است که بر دو محور اثبات معاد و اهمیت و ارزش قرآن تأکید دارد. (آیت اله مکارم شیرازی، قرآن حکیم/591). خدای متعال با قسمهایی هدفمند، گماشتگی نگهبان بر نفس انسان را مورد تأکید قرار می دهد و بر همین اساس، آدمی را به قدرت خویش برای حفظ و بازگرداندن انسان پس از مرگ توجه می دهد، ولی منکران سخنان روشن خدا را مبهم و کلام جدی او را شوخی معرفی می کنند. این کید آنان برای بی اثر ساختن هدایت قرآنی انسان به سوی حتمیت حفظ و معاد است. کید خدا درباره منکران نیرنگ باز، فرصت دادن به آنان است، که نشانه ی تهدید و هشدار به کافران است. (صبحی و دیگر پژوهشگران، تدبر در قرآن کریم / 143)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (5) پس باید انسان بنگرد که از چه چیز خلق شده .

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (6) خلق شده از آبی جهنده .

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (7) که خارج می شود از میان صلب و ترائب.

***بخش اول : واژه شناسی [1]

الف) دَفَقَ:

انّ الأصل الواحد فى هذه المادّة: هو الانصباب بشدّة بحيث يتراعى منه الدفّع، أى الارافّة بدفع.... و أمّا مفهوم الإسراع فى المشى، و دَفَقَ اللّهُ الروح، و تدفّق الكفّ الندى، و سيل دفاق، و غيرها: فبلحاظ الحركة المشبهة بالانصباب مع دفع، فكأنّ الجريان و المشى و الحركة، انصباب بالدفع، و لا بدّ أن يلاحظ هذا القيد فى جميع المصاديق، و ليست تلك المفاهيم بإطلاقتها بحقيقتها. و فى التوصيف بالدفق و بالخروج مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ: اشارة الى غايه خستته و حقارته، فانّ الاندفاع هو يعادل الطرد و الردّ خلاف الثبوت و الجريان الطبيعى، و... (مصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، به تلخيص، 3/ 248)

دَفَقَ (جهيد) خدای تعالی گوید: ماءٍ دَافِقٍ، يعنى أبى بسرعت رونده و جهنده. در اين واژه بطور استعاره مى گویند: جاءوا دُفْقَةً - بسرعت آمدند. (ترجمه و تحقيق مفردات الفاظ قرآن، 1/ 680)

قال تعالى: ماءٍ دَافِقٍ، سائل بسرعة. و منه استعير: جاءوا دُفْقَةً، و بعير أَدْفَقُ: سريع، و مَشَى الدِّفْقَى، أى: يتصبّب فى عدوه كتصبّب الماء المُتَدَفِّقُ، و مشوا دُفْقًا. (مفردات ألفاظ القرآن، 316)

دَفَقَ - داف: شتاب كرد - الدَّفَان (م دَفَأَى): گرم - دفع - دَفَعًا و مَدَفَعًا: او را دور كرد . راند - الدِّفْقَى : راه رفتنى كه در آن سرعت و شتاب باشد. دَفَقَ - دَفَقًا الماء: آب را با فشار ريخت . (المنجد ، ذيل كلمه دَفَقَ)

ب) صَلَب:

انّ الأصل الواحد فى هذه المادّة: هو ما يقابل اللين، و اما الشدّة فهو ما يقابل الرخاء، كما أنّ القوّة يقابل الضعف. و أمّا مفاهيم - الودك و الظهر و الشدّ على الصليب: فبلحاظ هذا الأصل، فانّ الودك: قد استقرّ فى أصلب جزء من الحيوان و هو العظم، فيسمّى به باعتبار شدّة و صلابه فى محلّه... يراد ماء الرجل و هو دافق يخرج من بين العمود الفقري و

الفخذین، أو من بین عظام الورك و عضلاته و الفخذ، و الترائب كما سبق جمع تریبه و هی ما كان منخفضا و خاضعا و لینا فی مقابل الصلب....و لكن الحقیق أن یقال: إن الصُّلبَ إشارةً الى عظام الرجل، و الترائب الى رحم المرأة، و الماء یتشكّل منهما، ثمّ یكون مبدأً لنشوء الجنین، و الدافقیة موجودةً فیهما، إلا أنّها فی المرأة ضعیفة لعدم الحاجة الى الشدّة فیها، بخلاف ماء الرجل فلا بدّ منها حتّى یصل الى الرحم، و نطفة المرء (اسپرما تونزید) فیها جهة صلابه و قوه، و نطفة المرأة (اول) فیها جهة لینه و تأثر و انفعال، و هذا المعنی یناسب التعبير بمادتی الصلب و الترائب، و لا یبعد أن یكون المراد من الصلب فی هذا المورد مطلق القوه و الشدّة، فیکون مقابلا للتربیة. (مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، به تلخیص، 317/6)

الصُّلبُ: سخت و به اعتبار همین سختی و شدّت، پشت انسان و حیوان نیز صُّلب نامیده شده. آیه: (يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ). (انسان پس از مراحل جنینی از میان پشت سخت و استخوانهای نرم سینه خارج می شود). الصُّلب و الاضطلاب: بیرون آوردن مغز و چربی از استخوان. (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، 2 / 410)

الصُّلبُ: القوه. الصُّلبُ: الحَسَبُ. الصُّلبُ: اسمُ أرضٍ (المحکم و المحيط الأعظم، 8 / 331)

و الصُّلبُ مِنَ الظَّهْرِ. و کلُّ شَیْءٍ مِنَ الظَّهْرِ فِيهِ فَقَارٌ فَذَلِكَ الصُّلْبُ. و الصُّلْبُ مِنَ الْأَرْضِ (تاج اللغه و صحاح العربیة، 163 / 1)

مغز استخوان را بیرون آورد. - ستون فقرات - نسب و حسب - سفت و سخت شد - پشت ، استخوان پشت مرد ، محل خروج منی مرد ، مطلق قوت (المنجد ، ذیل کلمه صلب)

«صلب» به معنای استخوان های تیره پشت از پس گردن تا آخر ران ها ، کمر، و به معنای چیز شدید و سخت و ... است. (پرسش های قرآنی جوانان (دانش مهر) / 141-142)

صلب: استخوانی است که از قسمت بالای پشت ، نزدیک گردن شروع شده و تا دنبالچه (که جای آن در انسان در جایگاه دم در حیوانات است) ادامه یافته است. (قرشی ، قاموس قرآن ، به تلخیص)

«صلب» در اصل به معنای چیز شدید و سخت است و برخی آن را به معنای استخوان پشت مرد، کل بدن انسان، محل خروج منی مرد، استخوان مرد، مطلق قوت و شدت و مبدأ پیدایش منی دانسته اند. (رک: المفردات فی غریب القرآن؛ التحقيق؛ تفسیر المیزان؛ البصائر؛ تفسیر کبیر، ذیل آیه و پژوهش در اعجاز علمی قرآن، ص 445) (رضایی اصفهانی، تفسیر مهر، 22/ 157)

ج) ترب:

أَنَّ الأصل الواحد في هذه المادة: هو المسكنة و الخضوع الكامل. و لما كان التراب مصداقا كاملا لهذا المعنى، لغاية انخفاضه و استكانته بحيث إنه واقع تحت الأقدام: فأطلق عليه التراب و سائر مشتقاته... و أما خروجه من بين الصلب و الترائب: فلعل المراد خروجه من بين العمود الفقري و هو الصلب المنتهى الى العجز و بين الفخذين المعبر عنهما بالترائب لكونهما من أسافل الأعضاء، أو خروجه من بين عظام الورك كالحرقفة و هي صلبة و من بين عضلات الورك و الفخذ و هي لينة منقادة... و أما تفسير الآية الكريمة بالخروج من بين ظهر الرجل و صدر المرأة: فغير صحيح، فإن حقيقة اللفظين غير ما فسروهما، و لأن الماء لا يخرج من بين ظهر الرجل و صدر المرأة أى من وسطهما.... (مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، به تلخیص 412/1)

استخوان های بالای سینه - پیش روی انسان جایی که گردن بند رویش قرار می گیرد. بین نخاع و سینه ی هر شخص - دستها، پاها، چشمها - بین دو کتف و سر- هر چیز جفت در بدن (مثل دو استخوان) مجموعه استخوان های سینه؛ چهار دنده از راست، چهار دنده از چپ. (المنجد، ذیل کلمه ترائب)

«الترائب» از ریشه (تراب) به معنای دو چیز مساوی در بدن است. لذا صاحب نظران مصادیق زیادی برای آن ذکر کرده اند، مانند: بین دو سینه ی زن، بین دو کتف و سر، استخوان سینه و گلو، عصاره قلب، سرتاسر بدن، (چشم، دست، پا)، بین نخاع و سینه هر شخص، و بین پشت و دو استخوان پا (محل آلت تناسلی). (پرسش های قرآنی

جوانان (دانش مهر)/ 142-141)

«ترائب» را در اصل به معنای بین نخاع و سینه هر شخص، هر چیز جفت در بدن (مثل دو استخوان)، استخوان محل گردن‌بند زن، سینه‌ی زن، بین دو کتف و سر، عصاره قلب و محل خروج اوول زن دانسته‌اند. (ر.ک: تفسیر مجمع البیان؛ تفسیر ابن کثیر؛ بصائر؛ صلب در قرآن؛ التمهید (ج 6، ص 64-62) و پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص 447) / رضایی اصفهانی، تفسیر مهر، 22/ 157 (

راغب گوید: ترائب دنده‌های سینه است و واحد آن تربیه است. مجمع البیان در ذیل اللغه گوید: ترائب اطراف سینه و مفرد آن تربیه است و در المعنی در ضمن نقل چند قول از عطا نقل کرده صلب مرد و ترائب زن، زیرا که فرزند از دو آب بوجود می‌آید و در آخر فرموده: مشهور در کلام عرب، ترائب استخوانهای سینه و بالای آنهاست. و همین طور است در صحاح و قاموس و اقرب الموارد، در قاموس معانی دیگر نیز احتمال داده است.

زمخشری نیز آن را استخوانهای سینه گفته و مثل عطا صلب مرد و ترائب زن گفته است. بیضاوی نیز مثل عطا و زمخشری گفته و در ذیل قول خود مطلب دیگری آورده است. ناگفته نماند: قول عطا و زمخشری و بیضاوی که صلب را از مرد و ترائب را از زن گرفته‌اند بکلی باطل و بی اساس است و در آیه شریفه نطفه زن مطرح نیست. زیرا در آیه ما قبل می‌گوید: انسان از آب جهنده که از میان صلب و ترائب بیرون می‌آید آفریده شده است. آب جهنده (ماءِ دافِقٍ) فقط از مرد است نه زن و انگهی مقاربت، فقط سبب نزول نطفه مرد است و ربطی بنطفه زن ندارد.

نطفه زن در حدود پنج روز پس از قاعدگی از تخمدان جدا شده و وارد لوله زهدان می‌گردد و در حدود پنج و شش روز در آنجا زنده می‌ماند اگر در عرض این مدت مقاربت اتفاق افتاد یکی از سلولهای نطفه مرد (اسپرماتوزئید) وارد نطفه زن (اوول) می‌گردد و رشد آن شروع می‌شود، انزال زن و لذت او در حین مقاربت راجع به انزال نطفه او نیست بر خلاف مرد. و خلاصه: آیه شریفه راجع به نطفه مرد است و صلب و ترائب را باید در وجود مرد جستجو نمود. و آنکه مثل ابن کثیر و غیره در باره ترائب زن صحبت و نقل اقوال کرده‌اند از خود آیه غفلت نموده‌اند و گرنه از زن صحبتی به میان نمی‌آوردند.

احتمال قوی در آیه شریفه آن است که مراد از صلب، قسمت آخر ستون فقرات مرد مقابل استخوانهای عانه و مراد از ترائب استخوانهای عانه و خاصره باشد... علی هذا مقصود از صلب قسمت آخر ستون مهره و از ترائب استخوانهای دیگر است که منی از میان آنها گذشته وارد مجرای ادرار می شود و این است معنای *يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ*.

اگر گویند: تمام لغت نویسان و مفسرین ترائب را استخوانهای سینه و دنده‌ها و نحو آن معنی کرده‌اند و در مجمع البیان و غیره از اشعار عرب شاهد آورده که تریب استخوان سینه است مثلاً در صحاح هست «أَشْرَفَ تَدْيَاهَا عَلَي - التَّرِيبِ» یعنی پستانهایش بر سینه مشرف است در این صورت چگونه ممکن است ترائب را استخوانهای عانه و خاصره بدانیم؟! گوئیم: تَرِيبَه و تَرَائِب در اصل لغت به معنی استخوان سینه نیست و معنای اولی (تراب) در آن معتبر است و استخوانهای سینه را از آن جهت ترائب گفته‌اند که مثل خاک به سهولت حرکت می کنند طبرسی فرموده: چون استخوانهای سینه مانند خاک به آسانی حرکت می کنند از آن جهت ترائب گفته‌اند. در این صورت چه مانعی دارد که بگوئیم استخوانهای عانه و خاصره را از جهت نرم بودن و خاک مانند بودن تریبه گفته‌اند. اگر مفسران گذشته در این عصر بوده و مجرای طبیعی منی را می دانستند، ترائب را استخوانهای عانه و خاصره معنی می کردند. (قرشی، قاموس قرآن، 1/ 268)

***بخش دوم : گزیده ای از تفاسیر و نظرات دانشمندان

1- کلمه «صلب» به معنای پشت و کلمه «ترائب» جمع «تریبه» است که به معنای استخوان سفید است. مفسرین در توجیه این آیه اختلافی عجیب به راه انداخته‌اند، و ظاهراً منظور از جمله «بین الصلب و الترائب» این است که: منی از نقطه محصوره از بدن خارج می شود که آن نقطه بین استخوانهای پشت و استخوانهای سینه قرار دارد. (علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، 20/ 614)

2- نطفه از بیضه ی مرد و تخمدان زن گرفته می شود، مطالعات دانشمندان جنین شناسی نشان می دهد که این دو در ابتدای امر که در جنین ظاهر می شوند در مجاورت کلیه ها قرار دارد و تقریباً مقابل وسط ستون فقرات در میان صلب (پشت) و ترائب (پایین ترین دنده های انسان) قرار گرفته، سپس با گذشت زمان و نمو این دو عضو به تدریج از آن محل پایین می آیند و هر کدام در موضع فعلی خود جای می گیرد. و از آنجا که پیدایش انسان از ترکیب نطفه زن و مرد است و محل اصلی آن در آغاز در میان صلب و ترائب قرار دارد، قرآن چنین تعبیری را انتخاب کرده که برای هیچ کس شناخته شده نبود، و علم جنین شناسی پرده از روی آن برداشته است. (مراغی، تفسیر مراغی، 113/30)

3- منظور این است که در حقیقت، منی از تمام اجزای بدن انسان گرفته می شود، ولذا به هنگام خروج توأم با هیجان کلی بدن، و بعد از آن همراه با سستی تمام بدن است، بنابراین (صلب) و (ترائب) اشاره به تمام پشت و تمام پیش روی انسان می باشد. بعضی نیز گفته اند عمده ترین عامل پیدایش منی «نخاع شوکی» است که در پشت مرد و سپس قلب و کبد است که یکی زیر استخوانهای سینه و دیگری در میان این دو قرار دارد، و همین سبب شده که تعبیر ما بین (صلب) و (ترائب) برای آن انتخاب گردد. (آیت اله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، 26/365)

4- «صلب» به معنی پشت است و اما «ترائب» جمع «تربیه» بنابر مشهور میان علمای لغت استخوانهای بالای سینه است، همانجا که گردن بند روی آن قرار می گیرد. در اینجا قرآن به یکی از دو جزء اصلی نطفه که همان نطفه مرد است، و برای همه محسوس می باشد، اشاره کرده، و منظور از «صلب» و «ترائب» قسمت پشت و پیش روی انسان است، چرا که آب نطفه مرد از میان این دو خارج می شود. این تفسیری است روشن و هماهنگ با آنچه در کتب لغت در معنی این دو واژه آمده است، در عین حال ممکن است حقیقت مهمتری در این آیه نیز نهفته باشد که در حد علم امروز برای ما کشف نشده و اکتشافات دانشمندان در آینده از روی آن پرده برخواهد داشت. (آیت اله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، 26/367)

5- از آبی جهنده آفریده شده است. آبی که از میان پشت و (دو استخوان) پیش (مرد) بیرون می آید. در این آیات بیان شده که آب نطفه ی انسان، از بین «صلب و ترائب» بیرون می آید. مقصود از این دو واژه چیست؟ مفسران به این

پرسش جواب های متعددی داده اند ولی به نظر می رسد که آیه ی فوق به خروج نطفه ی مرد از بین پشت و پیش بدن او اشاره دارد و از آن جا که می خواسته ادب گفتاری را کاملاً رعایت کند، از محل خروج منی مرد با کنایه سخن گفته است. (دکتر رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، 157/22)

6- نظریه ی علمی دیگری درباره ی منشاء منی وجود دارد که مطابق با لغت و قول مشهور است و آن این است که: منی مرد که از میان صلب و ترائب (استخوان پاها) او خارج می شود، در تمام نقاط و مجاری عبور منی - از نظر کالبد شکافی - در محدوده صلب و ترائب (استخوان پاها) قرار دارند. غدد کیسه ای پشت پروستات (که ترشحات آنها قسمتی از منی را تشکیل می دهد) نیز در این محدوده قرار دارند. پس می توان گفت: منی از میان صلب مرد به عنوان یک مرکز عصبی - تناسل امرکننده - و ترائب او به عنوان رشته های عصبی مأمور به اجرا، خارج می شوند. (طب در قرآن، دکتر عبدالحمید دیاب و قرقوز، ص 32 با تلخیص؛ ر.ک: جمعی از پژوهشگران زیر نظر دکتر رضایی اصفهانی، پرسش های قرآنی جوانان (دانش مهر) / 144)

7- دو آیه ی قرآن بالاخص مربوط به آمیزش جنسی هستند. و با کلماتی بیان شده اند که تمایل به دقت و صراحت را با عفت لازم می پیوندند هنگامی که به تراجم و تفاسیری که در شرح آنها نگاشته شده مراجعه شود از اختلافشان حیرت دست می دهد. من مدت مدیدی درباره ی ترجمه ی این آیات مردد بودم. ترجمه ای را که اینک پیشنهاد می کنم مدیون دکتر آ. کا. ژیرو، استاد پیشین دانشکده ی پزشکی بیروت هستم. آیات 6 و 7: « (انسان) از مایعی برون ریخته شده خلق شده که در نتیجه ی تلاقی نواحی جنسی مرد و زن خارج می شود. »

ناحیه ی جنسی مرد با کلمه ی « صلب » (مفرد) و ناحیه ی جنسی زن با کلمه ی « ترائب » (جمع) تعیین شده است. چنین است ترجمه ای که ظاهراً رضایت بخش ترین می باشد. و با ترجمه ای که اغلب اوقات، مترجمان فرانسوی یا انگلیسی (مانند این ترجمه: « (انسان) از آبی جهنده خلق شده که از میان پشت و دنده ها برون می شود » می کنند تفاوت دارد. بنظر می رسد که این (ترجمه اخیر) بیشتر نوعی تعبیر باشد تا یک ترجمه و بعلاوه بسیار کم قابل فهم است. (پروفسور بوکای، مقایسه ی میان تورات، انجیل، قرآن و علم / 278)

8- معنای اصلی صلب، هر چیز سفت و سخت و غیر قابل نفوذ است و در اصطلاح به مهره‌های پشت و سپس به مراکز و مجاری نطفه مرد گفته می‌شود: وَ حَلَائِلُ أُبْنَائِكُمْ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ- از آیه 23 نساء. گویا از این جهت به اینها صلب گفته می‌شود که در میان استخوانهای محکم عانه و خاصره و مهره‌های زیرین کمر واقع اند. ترائب که جمع تریبه است در اصل لغت به معنای چیز نرم و نفوذپذیر «در مقابل صلب» و خاک مانند است، سپس به همین مناسبت به سینه و اطراف سینه زن آنگاه استخوانهای سینه اطلاق شده است: «كَوَاعِبَ أُنْثَاءٍ- نَبَأ». در کلام و اشعار عرب نیز به همین معانی آمده است، و بیشتر مفسرین نیز به همین معانی «سینه و اطراف یا استخوانهای آن» گرفته‌اند. اگر الترائب، عطف به بین باشد دلالت بر این دارد که ماء دافق از بین صلب و منشأ ترائب با هم بیرون می‌آید. و اگر عطف به صلب باشد دلالت بر این دارد که از بین صلب و بین ترائب جدا جدا، خارج می‌شود.

ظاهر معنای دافق به صیغه فاعل، این است که آن آب خود جهنده است و این مطابق است با کشف سلول زنده مرد «اسپرماتوزوئید» که بیش از فشارهای قبض و بسطی عضلات، خود متحرک و جهنده می‌باشد. گفته مفسرین که ترائب را به استناد بعضی از اشعار عرب، سینه یا استخوانهای سینه زن دانسته‌اند، نه با تصورات سابقین تطبیق می‌کند، نه با مشهودات کنونی.

مرحوم طنطاوی جوهری در تفسیرش راجع به وحدت این آب «ماء» و معانی صلب و ترائب می‌گوید: «با آنکه دو آب است خداوند آنها را برای حکمتی که در این عصر در علم جنین‌شناسی آشکارا نموده، یکی قرار داده است ... زیرا این آب از مرد و زن است که سپس با هم یکی می‌شوند. و مقصود از صلب نخاع شوکی مخزون در آن است که نایب دماغ در بدن می‌باشد و شعبه‌های بسیاری در همه اجزاء بدن دارد که وسیله رساندن احساس اند تا اعضاء حرکت را بکار و دارند. و حرکت جماع وابسته به همین قوه است. و ترائب زن که استخوانهای سینه است، محل گلوبند و انواع زینت می‌باشد. پس مهمترین چیز درکشش و اجتماع مرد و زن، قوه عضلی و عصبی است که در نخاع شوکی صلب مرد جریان دارد. و مهمترین چیزی که در زن است حسن زینت بخصوص زینت بالای سینه می‌باشد. از این جهت از مرد، به صلب و از زن، به ترائب تعبیر نموده است. و این از محاسن بلاغت و مجاز مرسل

است که جزء مورد اهمیت بر کل اطلاق می‌شود.» بیان و توجیه این مفسر عصری درباره وحدت آب «ماء» که پس از تلقیح حاصل می‌شود، با وصف دافق و یخروج، جور در نمی‌آید، زیرا آن دو آب، پس از تلقیح و اتحاد، نه جهنده است و نه از محل خود «رحم» خارج می‌گردد. و نیز مجاز گرفتن صلب و ترائب، موافق با سیاق و تعبیر آیه نیست و قرینه مجازی هم ندارد. ترائب، در این آیه به معنای سینه یا استخوان سینه زن، شاهد معتبر تفسیری و لغوی ندارد، جز آنچه در بعضی از اشعار عرب آمده که شاید از قبیل استعاره‌های شعری باشد. و نیز اینکه ترائب را به زن اضافه کرده‌اند، از کسی از مفسرین اولی جز «عطاء» نقل نشده و مخالف صفت دافق است، زیرا آیه صریحاً می‌گوید ماء دافق، «که مخصوص مرد است» از میان صلب و ترائب بیرون می‌آید. چنان که درباره شیر، در آیه 66، نحل همین گونه تعبیر آمده است: نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا ... بنا بر این صلب و ترائب، هر دو را باید در دستگاه نطفه ساز مرد جستجو نمود. شاید نظر قرآن این باشد که این آب جهنده مشهود، محصول فعل و انفعال اعضاء یا قوا، یا مواد صلب و سخت فعلی، و نرم و اثرپذیر انفعالی می‌باشد. شاید هم نظر آیه به منشأ دورتر و وسیعتر و به عناصر و مواد اصلی جهان باشد: این آب جهنده و زنده که منشأ انسان است، از بین عناصر صلب سنگین و مؤثر و مواد نرم اثرپذیر. یا قوای مادی مثبت، و منفی، یا قوای ایجاد فاعلی، و ماده انفعالی، بیرون می‌آید. هیچ یک از این معانی، از اشارات بلیغ قرآن دور نیست. الله اعلم. شاید مفرد آمدن «الصلب» و جمع آمدن «الترائب» ناظر به وحدت نوعی یا پیوستگی قدرت مؤثر فاعلی، و تعدد و تفرق مواد قابل‌داشته باشد. (طالقانی، پرتوی از قرآن، 3/ 332)

9- «الْصُّلْبِ»: استخوان پشت، ستون فقرات. «التَّرَائِبِ»: جمع تَرِيْبَةٌ، استخوانهای سینه. فاعل فعل «يَخْرُجُ»

ضمیر مستتر (هو) است که به (انسان) در آیه پنجم همین سوره برمی‌گردد. دو قطب جنین رشد یافته انسان در هفته‌های آخر جنینی مابین جناغ و دنده‌های تحتانی سینه مادر و ستون فقرات پشت مادر قرار داشته و از آنجا حرکت در مسیر کانال زایمانی را در موعد مقرر آغاز می‌کند. ضمیر (ه) در «رجعه» نیز به انسان بر می‌گردد. . . این آیات مسیر زندگی انسان را از بدو انعقاد نطفه تا رستاخیز مرور می‌کنند. (دکتر خرم‌دل، تفسیر نور / <http://tafsirnoor>)

(.blogspot.com)

10- در دو آیه، مراحل آغازین و انتهایی خلقت انسان را بیان کرده است: نطفه را که مرحله ابتدایی است، ذکر می کند و بقیه مراحل را اشاره نمی کند و برمی گردد به مرحله پایانی و آن شکل گیری کامل انسان است، جنینی که می خواهد متولد شود، از فضائی خارج می شود که بین استخوانهای تیره پشت (صلب) و استخوانهای سینه (ترائب) است. خداوند حکیم در خلقت نهایی، دو واژه "صلب" و "ترائب" را بکار برده است تا شباهت آن را به روز رستاخیز، کاملتر کند: هنگام خروج از قبور، از بین سنگهای سخت و خاکهای نرم خارج می شویم. (quran14.persianblog.ir/page/85)

*** بخش سوم : آناتومی (استخوان شناسی)

بافت استخوان، بافت همبند بسیار سخت و محکمی است که مرکب از سلولها و ماده ی زمینه ای مینرالیزه شده (ماتریکس) است که به عنوان اسکلت بدن و محافظ ارگان های حیاتی (مغز ، نخاع ، قلب ...) نقش ایفا می کند . استخوان ها ، از نظر ساختمانی به دو نوع متراکم و اسفنجی و از نظر شکل ظاهری به سه گروه استخوان های دراز ، کوتاه و پهن تقسیم می شوند. استخوان های زیر از نوع استخوان های پهن هستند.

جمجمه (Skull): مجموعه جمجمه به دو بخش تقسیم می شود. بخش اول، کاسه ی سر را تشکیل می دهد که از چهار استخوان فرد و دو استخوان زوج تشکیل می شود. پس جمعاً هشت قطعه استخوانی کاسه سر را تشکیل می دهند که عبارتند از: استخوان پیشانی (Frontal)، استخوان آهیانه (Parietal)، استخوان پس سری (Occipital)، استخوان پرویزنی (Ethmoid) ، استخوان پروانه ای (Sphenoid) و استخوان گیجگاهی (Temporal). بخش دوم ، استخوانهایی که صورت را تشکیل می دهند. در ساختار صورت چهارده قطعه استخوانی شرکت دارند که شامل شش قطعه استخوان زوج می باشد و دو قطعه فک پایین و تیغه میانی بینی نیز فرد هستند.

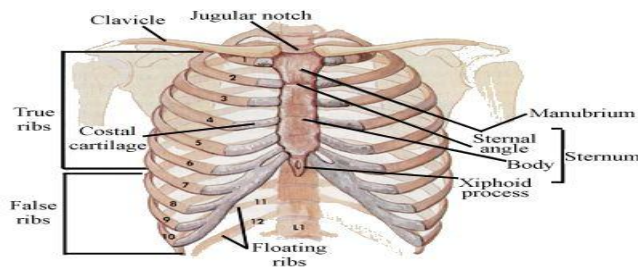
مجموعه اسکلت اندام فوقانی (بازوها و دست های) بدن انسان توسط کمربند شانه ای به اسکلت تنه متصل می گردد. کمربند شانه ای شامل دو استخوان کتف و ترقوه (چنبر) می باشد.

استخوان کتف (Scapula): استخوان کتف که به شکل مثلث بوده در قسمت پشت و بالای قفسه ی سینه قرار گرفته است. این استخوان توسط زائده ای در انتهایش، با استخوان ترقوه و با زائده ای دیگر که به شکل انگشت خمیده ای است، با استخوان بازو مفصل می شود.

استخوان ترقوه (Clavicle): استخوانی دراز به شکل حرف S کشیده است که در ناحیه ی جلو و بالای قفسه سینه جای گرفته است. از داخل با جناغ سینه و از خارج با کتف مفصل می شود.

قفسه سینه (Thorax): محفظه استخوانی است که اعضاء اصلی دستگاه تنفس و گردش خون را در خود جای می دهد. اسکلت قفسه سینه از دوازده جفت دنده و دوازده مهره پشتی و استخوان جناغ سینه تشکیل شده است.

جناغ سینه (Sternum): استخوانی پهن است که در جلوی قفسه سینه رابط بین دنده های طرفین است و شکل آن به دشنه یا خنجر تشبیه شده است، و سه قسمت دسته (Manubrium)، تنه (Body) و زائده خنجری (Xiphoid process) را برای آن در نظر می گیرند. کمی پایتتر از سطح ترقوه ای سطوحی در طرفین جهت مفصل شدن با دنده اول وجود دارد. دسته ی جناغ با تنه، مفصلی را می سازد که در جلو کمی برجسته است و در زیر پوست قابل لمس می باشد و آن را زاویه جناغی (Sternal angle) می نامند. در دو طرف زاویه جناغی سطوحی برای مفصل شدن دنده های دوم مشاهده می شود. در طرفین تنه جناغ سطوح مفصلی برای دنده های 3، 4، 5، 6، 7 می باشد. گاهی جهت گرفتن نمونه مغزاستخوان قرمز، از تنه ی استخوان جناغ استفاده نموده و از ضخامت آن مغزاستخوان استخراج می نمایند.



دنده ها (Ribs): از نوع استخوانهای پهن هستند که با نمایی دراز و منحنی شکل از مهره های پشتی تا حدود جناغ سینه امتداد دارند از بالا به پایین شمارش می شوند و به سه دسته حقیقی، کاذب و موج تقسیم می شوند. دنده های حقیقی (True ribs) همان هفت دنده اول هستند که هر یک توسط غضروف مستقلی با جناغ سینه مفصل می شوند. دنده های کاذب (Fals ribs) ، شامل دنده های هشتم ، نهم و دهم هستند که با واسطه غضروف دنده هفتم به جناغ مفصل می شوند. دنده های موج (Float ribs) که همان دنده های یازدهم و دوازدهم هستند، در قدام کاملاً آزادند و مفصلی را تشکیل نمی دهند.

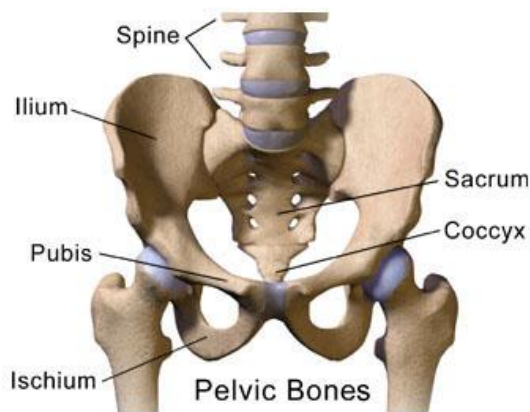
ستون مهره ها (Vertebral column): ستون مهره ای ساختمان محوری تنه را تشکیل می دهد. در این ساختار از کنار هم قرار گرفتن مهره ها ستونی تشکیل می شود که حمایت از نخاع، انتقال وزن نواحی بالاتر و نیز کنترل حرکات را بر عهده دارد. ستون فقرات از هفت مهره گردنی (Cervical) ، دوازده مهره سینه ای Thoracic (Dorsal) ، پنج مهره کمری (Lumbar) ، استخوان خاجی (Sacrum) و دنبالچه (Coccyx) تشکیل می شود. استخوان خاجی خود از پیوستن ۵ یا ۶ مهره خاجی حاصل شده که همگی به هم جوش خورده اند و یک استخوان واحد را تشکیل داده اند. استخوان دنبالچه نیز از بهم پیوستن ۴-۵ مهره دنبالچه ای بوجود آمده که جمعاً یک استخوان واحد به حساب می آید. بنابراین تعداد مهره ها در بالغین ۲۶ و در بچه ها ۳۳ عدد است. مهره های کمری از سایر مهره ها پهن تر هستند و جسم مهره ای آنها کلیوی شکل است و هر چه به سمت مهره های گردنی پیش می رویم سایز مهره ها کوچکتر می شود .

استخوان لگن خاصره (Pelvis): هیپ:هیپ استخوانی چهار گوش است که دارای دو سطح و پنج کنار می باشد. سطح خارجی (گلوئتال) دارای خطوط زبری بنام خطوط گلوئتال (Gluteal Line) است که محل اتصال

عضلات ناحیه سرین می باشد. سطح داخلی هیپ شامل حفره ایلپاک (iliac fossa) و سطح خارجی - لگنی (Sacropelvic) است. کناره های هیپ عبارتند از: کنار فوقانی، تحتانی، قدامی، خلفی و داخلی. کنار فوقانی، همان ستیغ ایلپاک (iliac crest) است که از خار خاصره قدامی فوقانی تا خار خاصره خلفی فوقانی امتداد دارد و خود دارای سه لبه است. این کنار عمدتاً محل اتصال عضلات جدار طرفی شکم می باشد. کنار تحتانی هیپ از قوس پوبیس شروع شده به شاخ تحتانی پوبیس و شاخ ایسکیوم ختم می شود. کنار خلفی از خار خاصره خلفی فوقانی، خار خاصره خلفی تحتانی، بریدگی سیاتیک بزرگ، خار ایسکیال، بریدگی سیاتیک کوچک و ایسکیال توبروزیتی تشکیل شده است. به کنار داخلی خط انتهایی (Terminal line) نیز می گویند.

دو استخوان هیپ، اندام تحتانی را به ستون فقرات متصل می کنند و بعنوان کمربند لگنی محسوب می گردند. هر استخوان هیپ از اتحاد سه بخش استخوانی در زمان جنینی حاصل شده است که این بخش ها عبارتند از: نشیمنگاه (Ischium)، شرمگاه (Pubis)، تهیگاه (Ileum). این سه بخش در قعر حفره ی مفصلی هیپ (استابولوم) بهم متصل شده و در زمان جنینی خط اتصالی آنها به شکل Y قرار می گیرد.

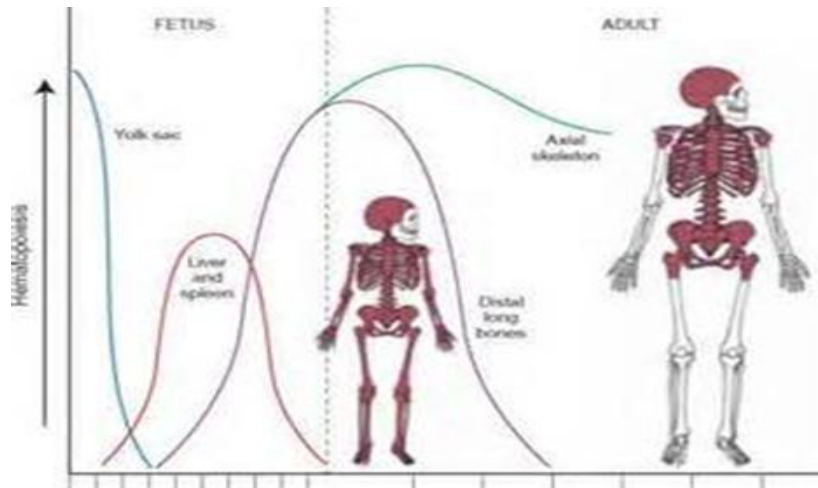
لگن خاصره، در قدام از مفصل شدن دو استخوان هیپ چپ و راست در سمفیز پوبیس و در خلف از مفصل شدن هیپ با خارجی و دنبالچه تشکیل می شود. این مفاصل از نوع سینوویال بوده و متحرک هستند. که کنار داخلی لگن را به دو بخش لگن بزرگ یا لگن کاذب در بالا و لگن کوچک یا حقیقی در پایین تقسیم می کند. لگن کاذب بزرگتر بوده و حاوی احشای شکمی مثل قوس های روده است ولی لگن حقیقی حاوی احشای لگن مانند رحم، مثانه، پروستات و... می باشد. (دکتر جغتایی و همکاران، مروری بر آناتومی، به تلخیص)



***بخش چهارم : هماتولوژی (خون شناسی)

در هفته های اولیه ی شکل گیری نطفه ، یعنی حدود 19 روز پس از لقاح ، کیسه زرده محل اصلی خونسازی می باشد. در واقع خون سازی شاخص ، از جمعیت کوچک سلول های بنیادی ریشه می گیرد که برای اولین بار در پشت آئورت در ناحیه ای موسوم به **Aorta Gonads Mesonephros (AGM)** مشاهده می گردند. این سلول های پیش ساز سلول های اندوتلیال و سلول های خون ساز ، هم آنژیوبلاست ها (**Haemangioblasts**) نام داشته و اعتقاد بر آن است که در کبد ، طحال و مغز استخوان لانه گزینی می کنند. از هفته ششم تا ماه ششم الی هفتم زندگی جنینی ، عمدتاً کبد و طحال محل خونسازی بوده و تا دو هفته بعد از تولد هم به کار خونسازی ادامه می دهند. مغز استخوان مهمترین محل خونسازی بوده و از حدود شش الی هفت ماهگی زندگی جنینی این مهم آغاز می شود. طی دوران خردسالی تمام مغز استخوان های بدن خونساز می باشند ولی طی دوران کودکی و با افزایش سن به تدریج بر عهده ی مغز استخوان های پهن قرار می گیرد و به طور پیشرونده ای چربی جای مغز استخوان استخوان های دراز مثل (استخوان های دست و پا) را می گیرد. بنابراین در بالغین مغز استخوان خونساز به اسکلت مرکزی و انتهای پروکسیمال فمور و هومروس محدود می شود. سلول های بنیادی و سلول های پروژنیاتور خونساز از یک سلول

چند قابلیت بنیادی مشترک (common pluripotential stem cell) که قادر است به رده های مختلف سلولی تبدیل شود شروع می شود. (هافبراند، ضروریات خون شناسی /7 و8)



در بالغین خونسازی بیشتر در استخوان های پهن مانند جمجمه، ستون فقرات، کتف ها، ترقوه، جناغ سینه، دنده ها و لگن خاصره بوده، مغز استخوان های دراز بجز قسمت پروگزیمال استخوان های هومروس (بازو) و قسمت پروگزیمال استخوان فمور (ران) کاملاً غیر فعال می گردند. بطوریکه در افراد بالغ سلولاریته خونساز مغز استخوان یعنی نسبت درصد مغز استخوان های قرمز به کل فضاهای مغز استخوانی حدود 50٪ می گردد. یعنی نیمی از مغز استخوان، قرمز و نیمی دیگر زرد می باشد. در کهن سالگی یعنی بعد از 70 سالگی سلولاریته مغز استخوان های پهن نیز کاهش یافته و خونسازی کم می شود. مطالعات صورت گرفته بر روی انسان و حیوانات نشان داده اند که در کهن سالگی تعداد سلول های اجدادی خونساز کم نمی شود اما پاسخ آنها به فاکتورهای رشد نقصان می یابد. (مهبد، اصول هماتولوژی پایه /31)

مغز استخوان (Bone marrow) یا به اختصار B.M، در واقع به خصوص در بعد از تولد اصلی ترین ارگان خونسازی است که غنی از سلول بوده، به شدت دارای عروق خونی می باشد. این بافت همبندی نرم، حجمی برابر با 30-50 میلی لیتر به ازای هر کیلوگرم وزن بدن دارد. مغز استخوان سنگین ترین ارگان بدن بوده، علت آن است که اولاً مغز استخوان نیمه جامد بوده و ثانیاً در همه بدن پخش می باشد. برون ده روزانه مغز استخوان حدود یک

بیلیون گلوبول سفید ، دو و نیم بیلیون گلوبول سرخ و یک بیلیون پلاکت می باشد. مغز استخوان از دو جزء سلولی و عروقی تشکیل شده است. تصور می شود که ذخیره سلول های اجدادی یا استم سل بدن حدود 2-1 میلیون سلول باشد. در صورتیکه هر روزه حدود 45 میلیارد سلول توسط مغز استخوان و دیگر ارگان های خونساز ساخته می شود تا جایگزین سلول های پیر گردند متوجه می شویم که این تعداد سلول اجدادی بسیار ناچیز می باشد. جای تعجب آنکه تعداد کمی از این سلول های بنیادی یعنی تنها کمتر از 5٪ آنان نیز در هر لحظه در حال تکثیر بوده و اکثر قریب به اتفاق آنان یعنی بیش از 95٪ در فاز G0 به سر می برند. (مهبد، اصول هماتولوژی پایه /38 و 28)

نسبت سلول های خون ساز به سلول های آدیپوسیت مغز استخوان قرمز، پارامتر مهمی است که در بررسی مغز استخوان مورد توجه قرار می گیرد. به نسبت سلول های خون ساز به کل سلول های B.M قرمز که مشتمل بر بافت چربی ، سلول های استرومال و عناصر استرومایی می باشد، تراکم سلولی یا سلولاریته B.M گفته می شود که با میزان سلول های خون ساز B.M زرد که غنی از سلول های آدیپوسایت است ، فرق می کند. از این رو هنگام بیوپسی یا آسپیراسیون B.M ، از استخوان هایی که حاوی B.M قرمز هستند، نمونه گیری می شود ، چرا که بیوپسی یا آسپیراسیون از B.M زرد باعث دستیابی به نتایج غلط می شود. از استخوان های حاوی B.M فعال به ترتیب اولویت می توان به ستیغ پشتی استخوان خاصره لگنی ، مهره های کمری و جناغ سینه (استرنوم) اشاره نمود که در عمده موارد، برای بیوپسی یا آسپیراسیون B.M در بالغین از آنها استفاده می شود. (وظیفه شیران، هماتولوژی سلولی و مولکولی /1 و 488)

سلولاریته با توجه به سن فرد و محل مورد بررسی تفاوت می کند. برای مثال ، در 50 سالگی ، متوسط سلولاریته مغز استخوان در ستون مهره ها 75٪، جناغ سینه 60٪، ستیغ ایلیاک 50٪، دنده ها 30٪ است. (هنری، دیویدسون، هماتولوژی، انعقاد و طب انتقال خون/60)

*** بخش پنجم: فیزیولوژی تولید مثل

جسم انسان از ترکیب سلول جنسی مذکر (اسپرم) و سلول جنسی مؤنث (تخمک) ایجاد می شود. در جنس مذکر کل دوره اسپرم سازی از مرحله اسپرماتوگونی تا اسپرماتوزوئید حدود 74 روز طول می کشد، و از رسیدن به سن بلوغ آغاز و تا آخر عمر ادامه می یابد. اسپرم ها در کیسه بیضه تولید و در لوله های اپی دیدیم بالغ می شوند. سپس همراه با مواد مترشحیه از غدد کیسه منوی، پروستات و کوپر؛ در جریان تحریک جنسی سیگنال های پاراسمپاتیک، به طور جهنده ای از مجرای آلت تناسلی به واژن زن انتقال می یابند. 10٪ حجم مایع منی را، مایع مجرای و ابران (اسپرم ها)، 60٪ مایع کیسه منوی، 30٪ مایع غدد پروستات و کوپر تشکیل می دهد. تحریکات جنسی علاوه بر پیشبرد نعوظ، غدد پیشابراهی و کوپر را به ترشح موکوس وادار می کند تا به لغزندگی حین مقاربت کمک کند.

در جنس مؤنث عموماً تخمک گذاری هر 28 روز یک بار اتفاق می افتد، و از رسیدن به سن بلوغ آغاز و تا سن یائسگی ادامه می یابد. دختران تازه متولد شده حدود 150 هزار تخمک نارس در تخمدانها ذخیره شده دارند، که به هنگام رسیدن به سن بلوغ تخمک تا مرحله متافاز 1 تقسیمات سلولی را انجام داده است. به هنگام لقاح تقسیم نهایی انجام گرفته و تخمک بالغ می شود. هر ماه یک تخمک از یکی از فولیکول های تخمدان آزاد می شود. تخمک آزاد شده توسط مژک های سلول های اپی تلیال مخاط لوله رحمی (لوله فالوپ) و حرکات دودی با عمل زنش مانند جارو زدن از تخمدان به سمت لوله رحمی حرکت می کند. حدود 14 روز پس از آزادسازی تخمک اگر لقاح اتفاق نیفتد، دیواره رحم فروریخته و تخمک همراه خون و دیگر ترشحات دفع می شود. در جنس مؤنث هنگام تحریک جنسی یا مقاربت نوعی موکوس رقیق رشته وار از غدد ناحیه سرویکس به نام غدد اسکن (Skene gland) که غده پروستات زنان نیز نامیده می شود و ترشحات غدد وستیبولار بزرگ یا غدد بارتولن (Bartholins gland) به ناحیه واژن ریخته می شود. این ترشحات بسته به رژیم غذایی فرد، شرایط فیزیولوژیکی بدن، میزان استفاده از آب، سیکل قاعدگی و ... ویژگی های متفاوتی از نظر رنگ، بو، غلظت و حجم دارند. برخی از خانم ها اصلاً ترشح چنین مایعی را احساس نمی کنند و در برخی ممکن است در اوج هیجان جنسی یا

ارگاسم مقادیر زیادی از این مایعات به صورت جهنده از واژن انزال پیدا کند و به بیرون ریخته شود. ولی عموماً مایعات ترشح شده از غدد نواحی سرویکس و واژن حالت جهندگی ندارند و بدون فشار به مجرای واژن ریخته و محیط را هنگام مقاربت و هدایت اسپرم نرم و لغزان می کنند.

هنگام مقاربت حدود 300 میلیون اسپرم در یک انزال به دهانه رحم ریخته می شوند. از این تعداد اسپرم هایی که سالم تر و سرعت حرکت بیشتری دارند از دهانه رحم عبور کرده و وارد رحم می شوند. سرعت حرکت اسپرم حدود 3-4 میلیمتر در ثانیه است و هنگام مقاربت نیم الی یک ساعت طول می کشد تا خود را به سلول تخمک برساند. اسپرم 1-3 روز در لوله فالوپ زنده می ماند. اگر لقاح صورت نگیرد، از بین می رود. در صورتی که اسپرم به تخمک نفوذ یابد عمل لقاح انجام شده و سلول تخم تشکیل می شود. سلول تخم همزمان با تقسیم شدن حرکت خود را به سوی رحم آغاز می کند تا به جای مطمئن و مناسبی جهت رشد جنین برسد. در نهایت توده سلولی با 5000 سلول به جدار خلفی فوندوس (تنه رحم) رفته و در آنجا مستقر می شود و ادامه مرحله رشد، علقه، مضغه و... را طی می کند تا بعد از 9 ماه جنین کامل شود. (فیزیولوژی گایتون، فیزیولوژی انسان، گریسهایمر، ویدمن، فیزیولوژی بالینی، گرین/به تلخیص)

***بخش ششم: تحلیل و بررسی

" فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ " یعنی انسان باید بیندیشد که از چه خلق شده، و مبدأ خلقتش چه بوده و چه چیزی به دست خدای تعالی به این صورت انسانی در آمده؟ جمله مورد بحث به خاطر اینکه حرف " فاء " در اولش آمده متفرع بر آیه قبلی، و نتیجه گیری از مطلبی است که فحوایش با کمک سیاق بر آن دلالت دارد، و حاصل معنا چنین است: وقتی معلوم شد هر نفسی به ذات و اعمالش نزد خدا محفوظ است، و هیچ چیز از او فانی و از اعمال او فراموش نمی شود، پس انسان باید بپذیرد که به زودی به سوی پروردگارش بر می گردد، و طبق آنچه کرده جزا داده می شود، و این برگشتن را بعید نشمارد، و اگر می خواهد بفهمد که هیچ بعید نیست و به معاد یقین پیدا کند نظر کند

به خلقت نخستینش، و به یاد آورد روزی را که قطره‌ای آب جهنده بود، که از فضای ما بین استخوانهای پشت و استخوانهای سینه خارج می‌شود. خوب، همان کسی که آن آب را توانست به صورت انسان امروز در آورد، چرا نتواند با همان قدرت کامله‌اش بعد از مردن دوباره او را برگرداند؟! در این دو آیه کلمه "خلق" به صیغه مجهول (خلق شده) آمده، و نام فاعل را که خدای سبحان است نبرده، و این اشاره است به اینکه از شدت ظهور لازم نبوده که نام او برده شود، همه می‌دانند که خالق این خلق شده خدا است. (ترجمه تفسیر المیزان، ج 20 / 430)

«خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ»

آبی را که با سرعت و فشار جریان داشته باشد آب دافق گویند، که در اینجا منظور نطفه آدمی است، که با فشار از پشت پدر به رحم مادر منتقل می‌شود، و این جمله جواب از استفهامی تقدیری است که جمله "مِمَّ خُلِقَ" آن را می‌فهماند (و آن همین است که بعد از اندیشیدن، از خود می‌پرسد من از چه خلق شده‌ام؟ جوابش هم جمله مورد بحث است که می‌فرماید از آبی جهنده). [استدلال بر قدرت خدا بر احیاء اموات به خلقت انسان از آبی جهنده که از بین "صلب" و "ترائب" خارج می‌شود] (ترجمه تفسیر المیزان، ج 20 / 431)

تجزیه و ترکیب آیه؛ فعل «خُلِقَ»: خلق شده است - ماضی مجهول - ضمیر هو نائب فاعل مستتر که به «الإنسان» در آیه ی قبل اشاره دارد. «مِنْ مَاءٍ»: جار و مجرور متعلق به خُلِقَ. «ماء»: آب - اسم ثلاثی مجرد - بر وزن فَعَلَ.

«دَافِقٍ»: ریزنده، جهنده - اسم فاعل از ثلاثی مجرد - صفت اول برای (ماء) - واژه دافق یک بار در قرآن ذکر شده است.

از ویژگی های این آب، داشتن حالت جهندگی و هم وجود سلول های جنسی (23 کروموزومی) است. آب خارج شده از زنان حین مقاربت، حالت جهندگی و قدرت باروری ندارد چراکه دارای سلول جنسی (تخمک) نیست. اصلاً تخمک در محیط مایعی بر عکس مایع منی مردان شناور نیست. عموماً هر ماه یک عدد تخمک از تخمدان

آزاد شده، که حدود 14 روز قابلیت باروری دارد و در صورت عدم لقاح با جریان خون قاعدگی دفع می شود. از طرفی تخمدان زنان تا سنی قابلیت آزادسازی تخمک را دارد، بعد از رسیدن به سن یائسگی تخمدان ها دیگر تخمکی آزاد نمی کنند. زنان برعکس مردان قدرت باروری کمتری چه از لحاظ تولید سلول جنسی و چه از لحاظ زمان باروری دارند. شاید به خاطر داشتن چنین ویژگی هایی (انتقال سلول های جنسی با حالت جهندگی، پیوستگی در تولید مایع منی بعد از بلوغ تا آخر عمر، وجود انبوه اسپرماتوزوئید در هر انزال) خداوند به مایع منی مردان در آیه اشاره کرده است. (رجوع شود به بخش فیزیولوژی)

با توجه به توضیحات پزشکی نمی توان صفت جهندگی را به آب خارج شده از زنان نسبت داد. پس تفسیر آیه ی ششم به آب منی زنان در برخی تفاسیر^[2] دقیق و علمی نیست.

حرف « مین » در این آیه (مینِ بعضیه) است، چرا که از بین محتویات مایع منی (قند، پروتئین، ویتامین، آب، اسپرم ها و ...) بعضی از محتویات آن، یعنی اسپرم ها مستقیماً وارد عمل می شوند و از میلیونها اسپرم بعضی از آنها، یعنی فقط یک اسپرم در لقاح نقش دارد. و از یک سلول اسپرم که شامل { سر، گردن، قطعه ی میانی و دم } می باشد بعضی از قسمت اسپرم که همان هسته ی ۲۳ کروموزومی است وارد تخمک ۲۳ کروموزومی شده و سلول تخم ۴۶ کروموزومی را تشکیل می دهند و از آن 23 کروموزوم بعضی از ژنها بیان می شوند و ویژگی های فرد را شکل می دهد. که چگونگی بیان ژن ها و انتقال صفات از والدین را می توان در علم ژنتیک دقیق تر و مفصل تر بررسی کرد. دمای طبیعی مایع منی حدود 34°C و دمای محیط حدود $20-25^{\circ}\text{C}$ است، که این آب نسبت به دمای محیط گرم تر است و اگر چنین نبود اسپرماتوزوئیدها قابلیت حرکت و حیات نداشتند. [الدفان (م دفای): گرم- المنجد ذیل ریشه ی الدف ..] (رجوع شود به بخش واژه شناسی)

با توجه به معنای لغوی واژه ی (دافق) در لغت نامه ها، به نظرم علاوه بر معنای جهندگی می توان معنای گرم، به مجرای منتهی شدن را در ترجمه ی این لغت آورد. چراکه این معانی دقیقاً با مطالب پزشکی سازگار است.

پس معنای دقیق آیه ی ششم را با جمع بندی از معنای لغوی و مطالب پزشکی، چنین ترجمه می کنیم :

«(انسان) از (بعضی از)آبی گرم و جهنده (ی مردان) که با سرعت و فشار به مجرای منتهی می شود، خلق شده است .»

***«يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ»

تجزیه و ترکیب آیه ؛ « يَخْرُجُ » : خارج می شود - فعل مضارع، دلالت بر استمرار دارد - هو فاعل مستتر - صفت دوم برای (ماء) - ضمیر (هو) در فعل مضارع يَخْرُجُ به (ماءِ دَافِقِ) در آیه ی قبل (خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ) بر می گردد و نسبت دادن ضمیر (هو) به ماء دافق سزاوارتر است تا اینکه ضمیر را به انسان در آیه ی پنجم نسبت دهیم . (الأَقْرَبُ قَرَبٌ يَمْنَعُ الأَبْعَدُ : اسم نزدیک (ماء دافق) سزاوارتر است نسبت به اسم دورتر (الانسان) . یا الأَقْرَبُ لِلأَقْرَبِ : نزدیک برای نزدیک) اگر ضمیر (هو) در فعل يَخْرُجُ را به (الإنسان) در آیه ی پنجم نسبت دهیم معنی واژه ها در آیه متفاوت خواهد بود و صلب و ترائب ،عضو های (خروج مایع منی از) بیضه ی مردان و (جنین از) رحم زنان ترجمه می شود . پس صفت خروج دائمی ، برای مایع منی مردان مد نظر آیه است .

«مِنْ بَيْنِ» : از میان - جار و مجرور متعلق به يَخْرُجُ . «بَيْنِ» :مفعول فیه (طرف مکان) . «مِنْ الصُّلْبِ» : مضاف و مضاف الیه مجرور به کسره ی ظاهره . « و » : حرف عطف . « الترائب » : جمع مکسر و واحد آن (تریبه) است - عطف بر صلب .

از ریشه ی (صلب) ، هشت کلمه^[3] در قرآن بکار رفته است . که شش مورد آن به معنای (به دارآویختن) و یک مورد (أَصْلَابِكُمْ) به معنای پشت و نسل ، و دیگری در سوره طارق با نام (الصلب) آمده است. در بررسی ریشه ای (صلب) در لغت نامه های مختلف (رجوع شود به بخش واژه شناسی) معانی ؛ سخت ، شدید، محکم ، استخوان پشت ، ستون فقرات ، بیرون کشیدن مغز استخوان و .. مطرح است . و مستقیماً فقط به استخوان مرد یا زن یا حیوان اشاره ای نشده است . اما با توجه به آیه ی (23) سوره ی نساء ، که (أَصْلَابِكُمْ) را پشت و نسل مردان ، ترجمه کرده

اند معنای آن را نیز در سوره طارق (پشت مرد) می دانند . که البته با توجه به آیه ی ششم این برداشت کاملاً صحیح می باشد .

همچنین در قرآن 22 کلمه از ریشه ی (ترب)^[4] ذکر شده است. هفده بار کلمه ی (تراب و ترا) به معنای خاک ، سه بار کلمه ی (اتراب و اترابا) در وصف حوریان بهشتی به معنای همسال ، یک بار در سوره بلد (متربه) به معنای خاک نشین و یک بار در سوره ی طارق (ترائب) آورده شده است . از مشتقات کلماتی با ریشه ی (ترب) (در لغت نامه ها) رجوع شود به بخش واژه شناسی) به معنای ؛ استخوان سینه ، نرم ، بالای سینه ، دنده های سینه ، همسان مانند دو استخوان کنار هم ، خاک ، نیازمند و ... ذکر شده است . که اکثر اختلاف نظرها بر سر همین معنای ترائب است و چون ذهن ها معطوف و متأثر از دیگر آیات شده ، غالباً ترائب را به زن نسبت می دهند . و این مهم باعث گشته تا از قواعد زبان و ادبیات عرب غافل گشته و تفسیر و برداشت نادرستی از حقیقت معنایی واژه ی ترائب حاصل شود .

خداوند بسته به موضوعات عنوان شده در سوره ها از کلمات متفاوت و غرض داری استفاده کرده است . به عنوان مثال، از ریشه ی (رحم) در آیاتی از واژه ی (ارحامکم)¹ به معنای خویشاوند و از کلمه ی (الارحام)² به معنای رحم ، عضوی از اندام جنسی مؤنث و در سوره ای دیگر از (ارحام)³ به معنای رحم ، عضوی از اندام جنسی حیوان ماده استفاده کرده است .

(1) سوره محمد : فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَعُوا أَرْحَامَكُمْ . (22) باید به ایشان گفت اگر تصدیق نکنید انتظار جز این از شما نمی رود که در زمین فساد راه انداخته رحم خود را قطع کنید..

(2) سوره لقمان : إِنْ اللَّهُ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (34) بدرستی علم رستاخیز پیش خدا است، که باران فرود آورد، و آنچه را در رحمها است بدانند، کسی نمی داند که فردا چه می کند و کسی نمی داند که در کدام سرزمین می میرد، اما خدا دانا و آگاه است .

(3) الأنعام : تَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلَذَّكَّرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ بَنُونِي أَعْلَمُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (143) هشت لنگه حیوان دو میش (نر و ماده) و دو بز (نر و ماده) بگو آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده و یا آنچه در رحم دو ماده جای گرفته؟ اگر راستگویید مرا از روی علم و مدرک خبر دهید.

با توجه به سیاق آیات و معنای دیگر کلمات در سوره می توان معانی و منظور دقیق کلماتی که از ریشه ی (رحم) اند را به دست آورد. در سوره طارق نیز باید با بررسی بیشتری به دنبال معنای دقیق کلمه ی ترائب بود، [به عقیده ی برخی که (ترائب) را رحم زن در نظر گرفته اند]، اگر منظور خداوند رحم زن بود سزاوارتر بود که از همین ریشه (رحم) کلمه ی مناسبی در آیه استفاده شود . (... وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ... و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می دهیم ؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) بعد شما را به صورت طفل بیرون می آوریم،... حج - 5)

(...هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ... او نسبت به شما از همه آگاهتر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که بصورت جنین هایی در شکم مادرانتان بودید؛... نجم 32)

همچنین اگر منظور خداوند از ترائب ، فقط سینه یا قفسه ی سینه بود، می توانست از کلمه ی (صدر) استفاده کند. همانطور که در سوره هایی از واژه ی (صدر)¹ استفاده کرده است . اگر منظور خداوند از آوردن « الصلب » و « ترائب » فقط استخوان بود می توانست از کلمه ی (عظام)² استفاده کند.

بنابراین کلمات سوره ی طارق را باید با دقت نظر بیشتری مورد مطالعه و بررسی قرار داد . و این نکته با آوردن فعل (فَلْيَنْظُرْ) در آیه ی پنجم ، دستور عمیق و دقیق اندیشیدن به موضوع خلقت انسان را به همه ی انسان ها امر کرده است .

(1) طه : 25 قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي الشعراء : 13 وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ

(2) المؤمنون : ثُمَّ خَلَقْنَا الطُّفْلَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (14) سپس آب اندک سیال را بصورت [خون بسته] آویزان آفریدیم، و [خون بسته] آویزان را بصورت (چیزی شبیه) گوشت جویده شده آفریدیم، و گوشت جویده شده را بصورت استخوان هایی آفریدیم؛ و بر استخوان ها گوشتی پوشاندیم؛ سپس آن را بصورت آفرینش دیگری پدید آوردیم؛ و خجسته باد خدا، که بهترین آفرینندگان است!

اکثر قریب به اتفاق مفسران^[5]، ترائب را به سینه زن نسبت دادند که این برداشت علمی و دقیقی نیست. (الله اعلم) چون آیه ی قبل در مورد آبی جهنده سخن گفته ، بنابراین نسبت دادن ترائب به معنای عضوی از زن ، چه به عنوان رحم و یا سینه زن و یا استخوان های زن و یا تخمدان زن صحیح نمی باشد .

نسبت دادن صلب و ترائب به عضو یا ناحیه ی تناسلی ، نخاع شوکی ، دست و پا و چشم و یا مراحل تکامل کیسه ی بیضوی در دوران جنینی ، رشته های عصبی ، خاک سخت و نرم و... نیز صحیح نمی باشد. (الله اعلم) تئوری علمی این موضوعات صحیح ، ولی با قواعد دستوری و معنای لغوی حاکم بر آیات تناسبی ندارد . (رجوع شود به بخش گزیده ای از تفاسیر و نظریات دانشمندان)

برخی ترائب را (استخوان نرم) ترجمه کردند که این هم به نظر می رسد دقیق نمی باشد . باید منظور از صلب، استخوان محکم و از ترائب استخوانهای نرم باشد. (تفسیر احسن الحدیث، 12/ 177)

شاید به ظاهر تعبیر و معنای محکم و نرم در ترجمه ی بالا با ریشه ی کلمات صلب و ترائب سنخیت داشته باشد ولی با توجه به تعاریف و دسته بندی استخوان ها در علم آناتومی ، چیزی به نام استخوان نرم در وجود یک انسان بالغ تعریف نشده است . استخوان یک بافت سخت و محکم است و نمی تواند هم محکم باشد هم نرم . مگر اینکه فرد دچار بیماری استئومالاسی (نرمی استخوان در بزرگسالان) شده باشد . از طرفی ترجمه ی ترائب به استخوان نرم ، چه معنایی را می رساند ؟ چطور مایع منی از استخوان محکم و نرم خارج می شود ؟ استخوان های نرم در بدن کدامند ؟ و تفاوتشان با استخوان های محکم در چیست ؟ لذا چنین ترجمه ای قابل قبول نیست .

با توجه به قواعد ادبیات عرب دریافتم که صلب و ترائب متعلق به مرد است و هر دو کلمه به سبب واو عاطفه دارای مشترکاتی هستند. مشترک از نظر جنس ، عملکرد ، ساختار و... با مطالعه ی تفاسیر و لغت نامه های مختلف به دنبال اشتراکات معنایی و دسته بندی هر معنا ذیل واژه ی مورد نظر پرداختم .

در مورد واژه ی «دافق» معانی ؛ ریزنده ، جهنده ، با سرعت و فشار به جایی منتهی شدن ، گرم

در مورد واژه ی «الصلب» معانی؛ مغز استخوان بیرون آوردن، ستون فقرات، حسب و نسب، سفت و سخت، پشت، محل خروج منی مرد، مطلق قوت، کمر، کل بدن انسان، استخوانهای از گردن تا دنباله، استخوان تیره پشت از پس گردن تا آخر ران ها و...

در مورد واژه ی «الترائب» معانی؛ استخوان های بالای سینه، پیش روی انسان جایی که گردنبد رویش قرار می گیرد، دستها، پاها، چشمها، بین نخاع و سینه ی هر شخص، بین دو کتف و سر، گردن، هر چیز جفت و همسان در بدن (مثل دو استخوان)، مجموعه استخوان های سینه، چهار دنده از راست، چهار دنده از چپ، جای قلاده، میان دو پستان زن، سینه، سرتاسر بدن، محل خروج اوول زن، بالای دست ها، زیر چنبر گردن، گلو، پهلوها، عصاره ی قلب، میان دوش و سینه و (رجوع شود به بخش واژه شناسی)

هر دو واژه را به معنای استخوان در نظر گرفتم، اما نه استخوان های یک موضع خاص، بلکه مجموعه ای از استخوان ها!! مجموعه ای از استخوان هایی که ذیل معنای واژه ها، توضیحات و راهنمایی هایی را می توان کسب کرد. چیزی شبیه به طرح مسابقات معمایی. واژه های صلب و ترائب ماهیتی اینچنینی دارند. مجموعه ای از معانی در یک کلمه خلاصه شده است.

اما ارتباط این استخوان ها با مایع جهنده در چیست؟؟

خداوند در آیه 66 سوره نحل می فرماید: (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ) «و قطعاً، در (وجود) دام ها، برای شما عبرتی است، از آنچه در شکم آنهاست؛ از میان غذاهای هضم شده و خون، شیری خالص به شما می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.» همه می دانیم که شیر در محفظه ای به نام پستان به وجود می آید و هیچ ارتباط مستقیمی با شکمبه و روده ندارد، پس معنای «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ» این نیست که «فرث» و «دم» جایی به هم آمیخته می شوند و شیر از بین آنها بیرون کشیده می شود بلکه مواد شیر یک بار از بین «فرث» گرفته شده [و به خون منتقل می شوند] و بار دیگر از بین خون استخراج شده و

شیر را تشکیل می دهند. (دکتر نصیری و حجت الاسلام نقدی ،اعجاز ها و شگفتی هایی از قرآن در زیست جانوری ،مجله تخصصی قرآن و علم، شماره 8/155)

در آیات ششم و هفتم سوره طارق نیز،خلقت انسان از نطفه و خارج شدن آن از صلب و ترائب ، اشاره به ساخته شدن مایع منی توسط خون دارد،چراکه مواد تشکیل دهنده ی نطفه مرد از ترشحات غدد بیضه ، کیسه منوی ، کوپر و پروستات است ،که این غدد توسط شریان های خونی تغذیه می شوند. خون را سلول های بنیادی خونساز در مغزاستخوان می سازد.مغز استخوان ،در بین استخوان قرار دارد.استخوان های پهن[جمجمه،ستون فقرات،کتف ها،ترقوه ها، جناغ سینه، دنده ها ،لگن خاصره ،قسمت پروگزیمال استخوان های هومروس (بازو) وقسمت پروگزیمال استخوان فمور (ران)] در بالغین به طور همزمان فعالیت خونسازی دارند.

با بررسی معانی مختلف ذیل دو کلمه ی(صلب و ترائب) که اشاره به مجموعه ای از استخوان ها دارند ، به یاد مجموعه ای از استخوان های پهن در علم هماتولوژی افتادم که به طور همزمان فعالیت خونسازی دارند . معانی مختلف دو واژه را در کنار قطعه استخوان های علم پزشکی قرار دادم و به ارتباط شگفت و جالبی رسیدم . به خصوص در مورد واژه ی ترائب ، تقریباً اکثر تعابیر و معانی که در لغت نامه ها و تفاسیر مختلف آمده اشاره ای به نوعی از استخوان پهن خونساز در فرد بالغ دارد .

از نظر لغوی	از نظر پزشکی
الصلب	
ستون فقرات - کمر	پنج مهره کمری ستون مهره ها
استخوان پشت	استخوان خاجی
استخوانهایی از گردن تا دنبالچه	استخوان دنبالچه
پشت- سفت و سخت	دو استخوان هیپ
استخوان های تیره پشت تا ران ها	دو سر استخوان ران ها
الترائب	
استخوان های بالای سینه	دو استخوان کتف و دو استخوان ترقوه
استخوان پیش انسان که گردنبد رویش قرار	استخوان جناغ سینه

	می گیرد.
محفظة ی قفسه ی سینه	بین نخاع و سینه ی هر شخص
هفت مهره ی گردنی ستون مهره ها	بین دو کتف و سر
دوازده مهره ی سینه ای ستون مهره ها	هر چیز جفت در بدن
دوازده جفت دنده ی قفسه ی سینه	دنده های چپ و راست
دو سر استخوان بازو	محل دست
الصلب: پنج مهره ی کمری + دو استخوان هیپ + استخوان خاجی + استخوان دنبالچه + دو سر استخوان ران = لگن خاصره و ستون فقرات و دو سر استخوان ران (کمر بند لگنی) .	
الترائب: دو استخوان ترقوه + دو استخوان کتف + دو سر استخوان بازو + استخوان جناغ سینه + دوازده جفت دنده + دوازده مهره ی سینه ای + هفت مهره ی گردنی = قفسه ی سینه و گردن و شانه ها . (کمر بند سینه ای و کمر بند شانه ای)	

با توجه به جدول ، تا به اینجا تمامی استخوان های پهن خونساز با معنای لغوی صلب و ترائب همخوانی دارند، جز جمجمه . شاید استخوان های جمجمه به خاطر کم رنگی نقششان در خونسازی ، نسبت به صلب و ترائب در آیه محذوف شده اند. (الله اعلم !)

در حال حاضر جهت اسپیراسیون و تهیه ی نمونه ی مغز استخوان از نقاط کانونی مغز استخوان قرمز فعال در بدن انسان، استخوان های لگن و سپس استخوان جناغ سینه استفاده می کنند، بدین منظور خداوند به ترتیب اولویت ، در ابتدا از کلمه (صلب) به معنای استخوان های لگن و ستون مهره ها و از کلمه (ترائب) به عنوان جناغ سینه و دیگر استخوان های سینه استفاده کرده است . (رجوع شود به بخش هماتولوژی)

با توجه به مطالب علمی آناتومی و هماتولوژی به این نتیجه می رسیم که منظور از «بین» ، مغز استخوان می باشد. چراکه مایع منی از خون پدید می آید و خون از مغز استخوان . این اختلاف و ابهام به این دلیل بود ، که گمان می کردند بین فضای ترائب تا صلب ارگانی، علتی.. وجود دارد که منبع پیدایش منی است. ولی اکنون دریافتیم که منظور خداوند متعال ، فضای بین استخوان های صلب و ترائب می باشد که حاوی مغز استخوان است . خون ارتباط بین آیه ی ششم و هفتم است که جهت اوج بلاغت و زیبایی بیان ، ردپایی از خون در ظاهر آیه مشاهده نمی

شود. از دیگر نکات بلاغی نکره بودن «ماء» است که هم ابهام و هم دلالت بر حقیر و پست بودن آب منی را می‌رساند. نکره بودن «دافی» نیز اشاره به جهندگی دو چندان اسپرم هنگام خروج می‌کند. اسپرم‌های نرمال با داشتن تاژک با سرعت بسیار بالایی در حرکت و جهیدن هستند که حالت نعوذ این سرعت و جهش را جهت انتقال دو چندان می‌کند. و یک تنوین گویای این مطلب است!! این آیات دعوت به تفکر به خلقت شگفت انسان از آبی پست و بی مقدار می‌کند. از چنین آبی چنین استخوان‌های سخت و محکمی پدید می‌آید.

طبق مطلب فوق، اکثر استخوان‌های بدن انسان (با شرکت در خونسازی) در تولید منی نقش دارند لذا به همین خاطر در روایات اشاره به تمامی بدن و نسبت دادن اکثر اجزای بدن، را با نام‌های (صلب و ترائب) می‌دانند.

ابوحنیفه خدمت امام صادق(ع) رسید، حضرت فرمود: ...منی.. از تمامی جسد خارج می‌شود.. ابوحنیفه عرض کرد: چطور از تمامی بدن خارج می‌شود؛ در حالی که خداوند می‌فرماید: «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ»؟ امام صادق(ع) فرمود: آیا خدا فرموده است که از غیر این دو موضع خارج نمی‌شود؟! احتجاجات (ترجمه جلد 9 بحار الأنوار، 2 / 199). امام رضا (ع) در پاسخ کتبی به سؤالات محمد بن سنان چنین مرقوم فرمود: عَلتَ غِسلِ جنابت پاکیزگی است که انسان را از زحمتی که به او رسیده است پاک سازد و نیز پاک گردانیدن باقی بدنش. زیرا منی از تمامی بدن بیرون می‌آید، بنا براین پاک ساختن تمام بدن بر او واجب است، و سبب تخفیف و سبک ساختن تکلیف در مورد بول و غائط آنست که آنها بیشتر واقع می‌شود و شمار دفعاتش بیش از جنابت است. پس خدای تعالی در این مورد به خاطر بیشتر واقع شدن و سختی و رنجش و آمدن بدون اراده و بدون لذت و شهوت آن به وضو ساختن تنها راضی گردید، در صورتی که جنابت حاصل نمی‌شود مگر با لذت جوئی و واداشتن خویشتن بدان. (ترجمه من لا یحضره الفقیه، 1 / 107)

شایان ذکر است که یکی دیگر از معانی صلب، حسب و نسب است. از آیه ی ششم متوجه می‌شویم که آبی جهنده یا همان مایع منی، نطفه ی مرد است. که از میان صلب و ترائب خارج می‌شود. پس صلب و ترائب هر دو به مکان‌های خونسازی مرد بالغ اشاره دارد. بنابراین چون صلب متعلق به مرد است و دارای دو نوع اسپرم (مذکر و

مؤنث) است پس حسب و نسب فرزند، حق مالکیت، نام خانوادگی و غیره به پدر مربوط می شود. و این آیه ای است که این ادعا را ثابت می کند.

صلب و ترائب هر دو از مجموعه ی استخوانی تشکیل شده اند و چندین جزء دارند. پس چرا صلب (اسم ثلاثی مجرد) به صورت مفرد و ترائب (جمع مکسر برای تریبه) به صورت جمع آمده است؟ با توجه به جدول می توان به جواب قانع کننده ای رسید. چراکه مجموع اجزای استخوان های «الصلب» عددی فرد و مجموع اجزای استخوان های «الترائب» عددی زوج است. و این حاکی از توجه دقیق و ظریف خداوند به جزء جزء وجود انسان است. آیه ای دیگر، نشانه ای از اعجازی دیگر! (رجوع شود به بخش آناتومی)

الترائب (جمع)		الصلب (مفرد)	
تعداد	اجزاء	تعداد	اجزاء
1	جناغ سینه	2	استخوان هیپ
24	دنده ها	1	استخوان خاجی
12	مهره های سینه ای	1	استخوان دنبالچه
7	مهره های گردن	5	مهره های کمری
2	ترقوه	2	سر استخوان ران
2	کتف		
2	سر استخوان بازو		
50		11	
		مجموع:	

***بخش هفتم : نتیجه گیری

با توجه به علوم پزشکی و نکات ادبی آیات مورد بحث می توان گفت آیه ششم سوره طارق ، از شگفتی های پزشکی در قرآن و آیه ی هفتم از اعجاز پزشکی در قرآن محسوب می شوند.^[6]

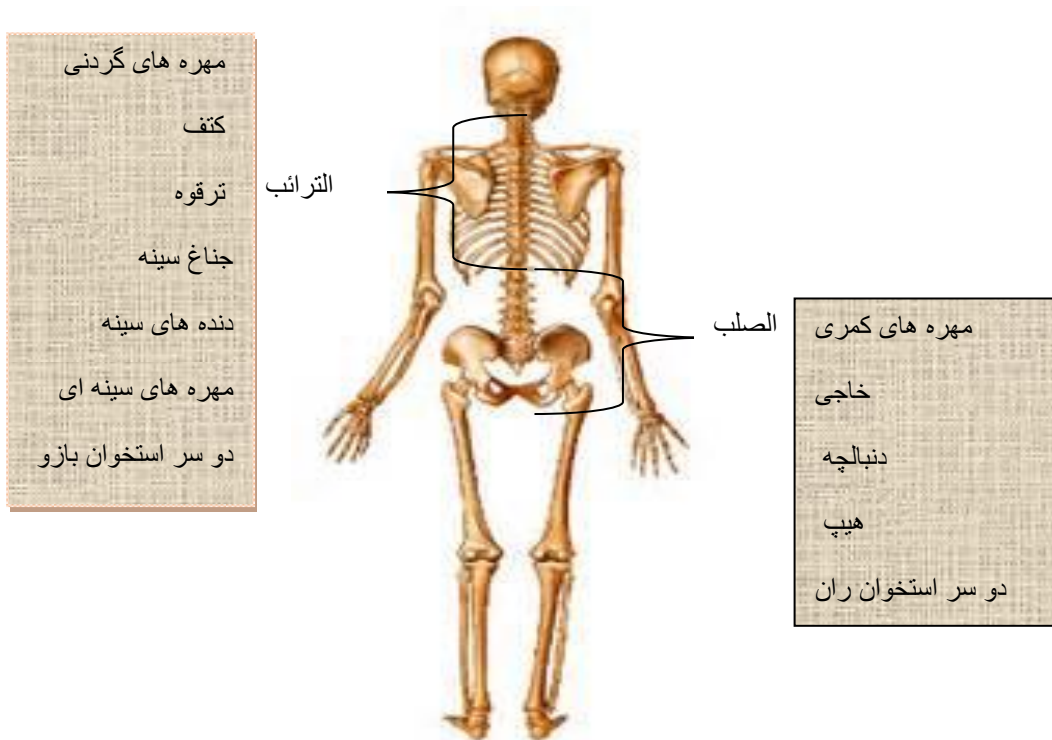
«خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ»

۶- (انسان) آفریده شده از (بعضی از) آبی گرم و جهنده (مایع منی).

«يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ»

۷- که (مایع منی به واسطه ی خون) خارج می شود از میان مغز استخوانِ استخوان های لگن خاصره و ستون

فقرات و استخوان های قفسه ی سینه و گردن و شانه ها.



***سخن آخر

هر چه بیشتر با قرآن مانوس باشیم بیشتر به اعماق و بطن هایی از معارف قرآن می رسیم ، حقایق و معارفی که در

تفکر و تأمل در آیه آیه ی این کتاب ارجمند آدمی را به نور ، هدایت و از پستی و ضلالت دور می کند ...

خداوند چه بسیار معانی و حقایقی را با زبان و ادبیات عرب در اختیار ما قرار داده ، چه بسیار اعجاز هایی ، چه

بسیار رابطه های علوم طبیعی که به ظاهر در آیات نیستند از دنیای تلسکوپی تا دنیای میکروسکوپی ، چه هشدار ها

و چه اخبار هایی، از عالمی که بوده ایم ، از دنیایی که هستیم و از آینده ای که پیش رو داریم ... قابلیتیی که زبان

و ادبیات عرب با داشتن دایره ی وسیعی از لغات و دستور های زبان ، حرف ها و حرکت ها ، زمان افعال ، وزن ها

، نقش کلمات ، مفرد یا جمع بودن و ... دارد ، در هیچ ادبیات و دستور زبانی چنین قابلیت گسترده ای نیست که نمایانگر نور و هدایت باشد . و همه ی اینها یعنی معجزه !! و درک این اعجازها حاصل نمی شود مگر با تفکر و تعقل ذیل آیات ... شاید برای همین خداوند می فرماید : **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** ؛ که ما آن را قرآنی عربی نازل کرده ایم شاید تعقل کنید. (یوسف / 2)

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أُعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَءِغْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ؛ و اگر ما قرآن را غیر عربی نازل می کردیم آن وقت عربها می گفتند چرا آیاتش جدای از هم نیست و چرا با عرب به زبان غیر عربی و یا غیر فصیح صحبت می کند. بگو این قرآن برای کسانی است که ایمان بیاورند که اگر عرب باشند و یا غیر عرب قرآن برای آنان هدایت و شفاء است و کسانی که ایمان نمی آورند در حقیقت گوششان دچار سنگینی شده و همین قرآن مایه کوری آنان است و به همین جهت در قیامت از فاصله ای دور ندا می شوند . (فصلت / 44)

با استفاده از علم فیزیولوژی دریافتیم که آیه ی ششم به منی مرد بالغ اشاره دارد ، با استفاده از علم هماتولوژی دریافتیم که خون از میان استخوان های سفت و سخت از بافت نرم مغز استخوان تشکیل می شود ، از علم آناتومی دریافتیم که چرا صلب مفرد و ترائب جمع است ... اما آیا هدف خداوند از بیان چنین آیاتی دریافت این علوم بود ؟ راز این معما حل شد ، اما مقصود چه بود ؟! براستی چرا خداوند به اندیشیدن و استدلال خلقت انسان امر فرموده ؟ طرح چنین مباحث علمی در قرآن بهانه ای است برای توجه ، تثبیت و تفکر به مبانی و اخبارات کتاب حاضر یعنی قرآن !! کتابی که سخن هیچ بشری نیست ، کتابی که نه تنها برای 1400 سال پیش ، بلکه برای هدایت و رشد انسان های همه ی زمان هاست ، از انسان هایی که مرکبشان روزی شتران و استران بود تا زمان حال حاضر که انسانها آشنا با دنیای شگفت انگیز هوا و فضا ، سلول های بنیادی ، شبیه سازی انسان و حیوان ، پیوند مغز استخوان ، دنیای نانو ، پلیمر و ... گشته اند و گاهی یادشان می رود که فاعل دو فعل مجهول « خُلِقَ » کیست ! یادشان می رود این دنیا با تمام پیچیدگی ها و علومش ، خالقی دارد ستودنی ، یادشان می رود در قبال این نعمات مسئول و مکلفند ! آیا این نشانه ها ردپایی از باور و یقین بر دلهای خداترس باقی نمی گذارد ؟ پس چطور می شود که خدا را عرب

زبان می خوانند؟ چطور می شود که پیام های راهگشای قرآنش را فقط مخصوص عرب جاهلی می دانند؟ آیا این علوم به اثبات رسیده ی امروزی در قرآن مخصوص هزار سال پیش است و بس؟!

همانطور که خداوند انسان را در بهترین حالت آفریده و عضوهای حیاتی او را در پوشش های سخت و محکم محافظت می کند و با تولید روزانه ی خون از بستر این پیکر فقیر حیات را به او ارزانی می دارد ... قطعاً و حتماً از روح ، نفس ، اعمال ، افکار او با محافظانی محافظت می کند تا در ایامی دیگر با همین جزء جزء استخوانی که برشمردیم دوباره زنده شود . پس چرا برای برانگیختن آماده نمی شود؟؟ آیا هنوز هم به اعجاز قرآن و وعده ی نزدیک شک دارد؟؟

پیامبر(ص): همانا هیچ مؤمنی نیست از مرد و زن و آزاده و برده ،مگر آنکه به خدا سوگند بر او حقی است واجب که از قرآن بیاموزد و در آن تحقیق و تفقه کند

امام صادق (ع) : سوگند به خدا که خداوند برای خلقتش در کلامش تجلی کرده است و لیکن مردم آن را نمی بینند.

بارالها به من رحم کن به قرآن و برایم امام و نور و هدایت و رحمت قرار ده ، بارالها به من یادآور شو آنچه فراموش کردم و به من تعلیم ده آنچه نسبت به آن جهل دارم و روزی من قرار ده تلاوت آیات قرآن را در لحظه های شب و روز ، و نیز آن را برای من حجت قرار ده ، ای پروردگار عالمیان !

الحمد لله رب العالمین

***بى نوشت:

[1]: واژه شناسى الف) دقق:

انّ الأصل الواحد فى هذه المادّة: هو الانصباب بشدّة بحيث يتراءى منه الدفع، أى الارقاه بدفع. و يؤيد هذا المعنى كلمات- الدفع، الدف، و الدفا، و الدفر- فانّ بين هذه الكلمات اشتقاق اكبر، و يجمعها مفهوم الدفع. و يدلّ على هذا الأصل أيضا: مفهوم الكلمه فى اللغة العبرية. قاموس عبرى- (دافق)- دق، طرق، ضرب، قرع. و هكذا سائر مشتقات الكلمه. فهذا القيد هو الفارق بينها و بين مادّة- الانصباب، الإهراق و غيرها.

و أمّا مفهوم الإسراع فى المشى، و دقق الله الروح، و تدقيق الكفّ الندى، و سيل دفاق، و غيرها: فبلحاظ الحركة المشبهه بالانصباب مع دفع، فكأنّ الجريان و المشى و الحركة، انصباب بالدفع، و لا بدّ أن يلاحظ هذا القيد فى جميع المصاديق، و ليست تلك المفاهيم بإطلاقها بحقيقه.

و أمّا كلمه الدّاق: فانّ صفة الدقق إذا كانت لازمه لشيء، فكأنّ بعض اجزائه يدقق بعضا آخر، فهو داق فى نفسه، وليس لفظ الفاعل بمعنى المفعول، و هذا التعبير للمبالغه و الثبوت.

و فى التوصيف بالدقق و بالخروج من بين الصلْبِ وَ التّرايبِ: اشاره الى غاية حسّته و حقارته، فانّ الاندفاع هو يعادل الطرد و الردّ خلاف الثبوت و الجريان الطبيعى، و الخروج من هذا المبدأ أيضا فيه دناءة و اشمئزاز لقربه من داخل-

البدن و المعدة و جهاز الهضم (التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج3، ص: 248)

هو أقصى العتق. يقال: سار القومُ سيرا أدقّ أى سريعا. و جمل دقق، مثل هجف: سريع يتدقق فى مشيه، و الأثنى

دُفُوقٌ و دِفَاقٌ و دِفَقَةٌ و دِفَقِيٌّ و دِفَقِيٌّ. و هو يمشى الدَّفَقِيٌّ إذا أُسْرِعَ و باعَدَ خَطْوَهُ، و هى مِشْيَةٌ يَتَدَفَّقُ فيها و يُسْرِعُ؛
(لسان العرب، ج10، ص: 99)

ب) صلب:

أَنَّ الأَصْلَ الواحدَ فى هذه المادَّة: هو ما يقابل اللين، و أمَّا الشدَّة فهو ما يقابل الرخاء، كما أَنَّ القوَّة يقابل الضعف. و أمَّا مفاهيم - الودك و الظهر و الشدَّة على الصليب: فبلحاظ هذا الأصل، فإنَّ الودك: قد استقرَّ فى أصلب جزء من الحيوان و هو العظم، فيسمَّى به باعتبار شدَّة و صلابه فى محلّه. و أمَّا الظهر: فأنه أصلب الأعضاء، و هو متشكَّل من العظام (الأضلاع) و ليس فيه لينه. و أمَّا الصلب: فإنَّ المصلوب يشدُّ فى الصليب بصلابه حتَّى لا يتمكَّن من التخلص. ثمَّ يشتقُّ منها بالاشتقاق الانتزاعى بعض الصيغ، فيقال: اصطب الرجل، و ثوب مصلب، و غيرهما.

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ - 6/7 و 86.

يراد ماء الرجل و هو دافق يخرج من بين العمود الفقرى و الفخذين، أو من بين عظام الورك و عضلاته و الفخذ، و الترائب كما سبق جمع تربية و هى ما كان منخفضا و خاضعا و لينا فى مقابل الصلب.

أو لعلها إشارة الى مبدأ تولد ذلك الماء، و هو الجهاز الهاضم، فإنَّ هذا الماء إنما هو يتحصَّل من فضلته الدم الجارى، و الدم إنما يتحصَّل من التغذَّى و هضم الغذاء. فالمنى هو محصول من الغذاء و الدم، يأخذه و يتصرَّف فيه الأثنان، و هما كالتدبين. فيصحَّ أن يقال: إنَّ ذلك الماء يخرج من مراكز الهضم و الدم الواقعة فيما بين الصلب و الترائب.

و لكنَّ الحقيق أن يقال: إنَّ الصُّلْبَ إشارة الى عظام الرجل، و الترائب الى رحم المرأة، و الماء يتشكَّل منهما، ثمَّ يكون

مبدأ لنشوء الجنين، و الدافقية موجودة فيهما، إلا أنها في المرأة ضعيفة لعدم الحاجة الى الشدة فيها، بخلاف ماء الرجل

فلا بدّ منها حتّى يصل الى الرحم، و نطفة المرء (اسپرما تونيد) فيها جهة صلابه و قوه، و نطفة المرأة (اوول) فيها

جهة لينه و تأثر و انفعال، و هذا المعنى يناسب التعبير بمادتي الصلب و الترائب، و لا يبعد أن يكون المراد من الصلب

في هذا المورد مطلق القوه و الشدة، فيكون مقابلا للتريبه. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج6، ص: 317)

ج) ترب:

أنّ الأصل الواحد في هذه الماده: هو المسكنه و الخضوع الكامل. و لما كان التراب مصداقا كاملا لهذا المعنى، لغايه
انخفاضه و استكانته بحيث إنه واقع تحت الأقدام: فأطلق عليه التراب و سائر مشتقاته. و من هذا المعنى المتربه بمعنى

المسكنه و الفاقه، و هكذا قولهم ترب الرجل إذا افتقر. و أمّا الأتراب فهو جمع ترب كخشن، و هو من ثبت له

الخضوع و اتّصف بالانخفاض و الانقياد و التسليم، و بهذا المعنى يطلق على الحور العين من جهة اطاعتهن و

خضوعهنّ غايه الخضوع و نهايه الطاعه. و قريب منها كلمه الترائب: فإنها جمع تريبه و هي فعيله، و هي ما كان

منخفضا و خاضعا، أو لينا في مقابل الصلب. خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ - 7/86.

يراد ماء الرجل فانّ الدافق صفة له و منه يتكوّن المولود، و أمّا ماء المرأة فهي قابله منفعله، و ليست فيها جهة فاعليه.

و أمّا خروجه من بين الصلب و الترائب: فعمل المراد خروجه من بين العمود الفقري و هو الصلب المنتهي الى العجز و

بين الفخذين المعبر عنهما بالترائب لكونهما من أسافل الأعضاء، أو خروجه من بين عظام الورك كالحرقفه و هي

صلبه و من بين عضلات الورك و الفخذ و هي لينه متقاده. و أمّا تفسير الآية الكريمة بالخروج من بين ظهر الرجل و

صدر المرأة: فغير صحيح، فانّ حقيقه اللفظين غير ما فسروهما، و لأنّ الماء لا يخرج من بين ظهر الرجل و صدر

المرأة أي من وسطهما. و أمّا قولهم أترب بمعنى استغنى: فانّ جعل شخص خاضعا مسكينا فرع القدره و القوه و هذا

عبارة اخرى عن الاستغناء. و أما معنى التساوى: فباعتبار نفى التفوق و التكبر عن كل واحد منهما، و هذا المعنى يلازم الخضوع و الاستكانة و نفى التشخص.

خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ...، خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ...، أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ... خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ - 35 / 11. و فيها

دلالة على أن مبدأ تكون الإنسان كالنباتات هو التراب، بواسطة أو بوسائط، مضافا الى كونه فى غاية الفقر و الاستكانة،

بحيث إن النطفة و العلقه من المراحل المتأخرة. (التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج 1، ص: 412)

ترب: التُّرْبُ و التُّرَابُ و التُّرْبَاءُ و التُّرْبَاءُ و التُّورَبُ و التُّيرَبُ و التُّورَابُ و التُّيرَابُ و التُّرَيْبُ و التُّرَيْبُ، الأخيرة عن

كراع، كله واحد، و جَمْعُ التُّرَابِ أْتْرِبَةٌ و تِرْبَانٌ، عن اللحيانى. و لم يُسْمَعْ لسائر هذه اللغات بجمع، و الطائفة من كل

ذلك تُرْبَةٌ و تُرْبَاءٌ، و بفيه التُّيرَبُ و التُّرَيْبُ. الليث: التُّرْبُ و التُّرَابُ واحد، إلا أنهم إذا أُنْثُوا قالوا التُّرْبَةُ. يقال: أرضٌ

طَيِّبَةٌ التُّرْبَةُ أى خَلِقَةُ تُرَابِهَا، فإذا عَنَيْتَ طَافَةً واحدةً من التُّرَابِ قلت: تُرَابُهُ، و تلك لا تُدْرِكُ بالنَّظَرِ دِقَّةً، إلا بالتَّوَهُّمِ.

وفى الحديث: خَلَقَ اللَّهُ التُّرْبَةَ يوم السبت. يعنى الأرض. و خَلَقَ فِيهَا الْجِبَالَ يوم الأحد و خلق الشجر يوم الاثنين.

الليث: التُّرْبَاءُ نَفْسُ التُّرَابِ. يقال: لأضْرِبَنَّه حتى يَعْضَ بالتُّرْبَاءِ. و التُّرْبَاءُ: الأَرْضُ نَفْسُهَا. (لسان العرب، ج 1، ص:

(227)

[2]: گزیده ی تفاسیر

مائین؛ ماء الرجل و ماء المرأة. فوحد لامتزازهما. (كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج 10 / 452)

در رحم مرئه، و ممكن است مراد مجتمع باشد چنانچه گفتند: جاء القوم دفقةً يعنى مجتمعين كه ماء الرجل و ماء

المرأة در رحم مجتمع ميشوند. (اطيب البيان فى تفسير القرآن، ج 14 / 77)

أى خلق من ماء مدفوق يخرج من الظهر و الترائب لكل من الرجل و المرأة، فهو إنما يكون مادة لخلق الإنسان إذا خرج من بين الرجل و المرأة و وقع فى رحم المرأة. (تفسير المراغى، ج 30 / 112)

من بَيْنِ الصُّلْبِ للرجل، و هو العظم الذى فى ظهره مركز المنى وَ التَّارِبِ نواحى الصدر، واحدها تريبه، فإن منى المرأة مركزه هناك. (تقريب القرآن إلى الأذهان، ج 5 / 656)

و- أراد ماءين: ماء الرجل و- ماء المرأة، لان الإنسان مخلوق منهما، لكن جعلهما ماء واحدا لامتزاجهما. (الجامع لأحكام القرآن، ج 4 / 20)

المنى يخرج دفقا من الرجل و المرأة، فيتولد منهما الولد، بإذن الله عز و جل. (تفسير القرآن العظيم، ج 8 / 368)

منظور آب میان پشت مردان و میان استخوان های سینه زنان است، چون ماده ی منویت در صلب و ترائب بیشتر است. (لاهیجی، تفسیر لاهیجی / 822).

[3]: ریشه (صلب) در قرآن

- (1) النساء : 23... وَ حَلَالٌ أُبْنَانِكُمْ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ....
- (2) النساء : 157 وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ ..
- (3) المائدة : 33 إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ..
- (4) الأعراف : 124 لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ.
- (5) يوسف : 41 يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقَى رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَا الْآخَرُ فَيُصَلَّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ...
- (6) طه : 71 ... فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أُنِينَا أَسَدًا عَذَابًا وَ أَبْقَى.
- (7) الشعراء : 49... الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحَرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ.
- (8) الطارق : 7 يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّارِبِ.

[4]: ريشه (ترب) در قرآن

- (1) البقره : 264...فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ...
- (2) آل عمران : 59 إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.
- (3) الرعد : 5 وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ...
- (4) النحل : 59 يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ.
- (5) الكهف : 37 قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ سُوَابِكِ رَجُلًا.
- (6) الحج : 5 يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ...
- (7) المؤمنون : 35 أَلْيَعِدُّكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُنْجَرُونَ.
- (8) المؤمنون : 82 قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ.
- (9) النمل : 67 وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ آبَاؤُنَا أِنَّا لَمُخْرَجُونَ.
- (10) الروم : 20 وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ.
- (11) فاطر : 11 وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى...
- (12) الصافات : 16 إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ.
- (13) ق : 3 إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ.
- (14) الواقعة : 47 وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ.
- (15) غافر : 67 هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ...
- (16) الصافات : 53 إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِنَّا لَمَدِينُونَ.
- (17) النبأ : 40 إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا.

(18) ص : 52 وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ .

(19)النبأ : 33 وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا .

(20)الواقعة : 37 عُرْبًا أَتْرَابًا.

(21)الطارق : 7 يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ .

(22)البلد : 16 أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ .

[5]: مفسرانی که ترائب را (سینه زن) در نظر گرفته اند .

1- (خلق من ماءٍ دافق) یعنی آبی که دارای جهش است ، دافق مانند لابن و تامر است .«دفق» ریختنی با فشار و جهش است ، خداوند نفرموده : خُلِقَ مِنْ مَّائِنِ دَافِقِينَ ، چون هر دو آب [مرد و زن] در رحم درهم می آمیزند و در آغاز آفرینش [با ترکیب اسپرم و اوول و تشکیل چهل و شش کروموزوم] با هم متحد می شوند . « يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ » آن آب از میان پشت مرد و استخوان های سینه ی زن بیرون می آید . (ترجمه تفسیر جوامع الجامع ، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی ، 6 / 610)

2- من بین صلب الرجل و ترائب المرأة: و هی عظام الصدر حیث تكون القلادة. و قرئ: الصلب- بفتحین، و الصلب بضمین. و فيه أربع لغات: صلب، و صلب، و قیل: العظم و العصب من الرجل، و اللحم و الدم من المرأة. (الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل، 4 / 73)

3- صلب الرجل و ترائب المرأة و المشهور فی كلام العرب أن الصلب و الترائب هی عظام الصدر و النحر(مختصر مجمع البیان، 3 / 547)...

4-الصلب الرجل و الترائب المرأة و هو صدرها.(تفسیر نور الثقلین ، 5 / 550)

5-و المراد بالصلب صلب الرجل، و بالترائب ترائب المرأة،(تفسیر الکاشف، 7 / 549)

6- صُلْبُ الرَّجُلِ وَ التَّرَائِبُ الْمَرْأَةُ وَ هِيَ صَدْرُهَا (تفسير القمی ، 2 / 415)

7- آب منی آبی که بیرون می آید از میان پشت پدر و سینه مادر . (تفسیر جامع ، 7 / 388)

8-.. الصلب للرجل، و الترائب للمرأة (البرهان فی تفسیر القرآن ، 5 / 631)

9- از صلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می آید. (فولادوند ، ترجمه قرآن کریم)

10- فالصلب هو الظهر، و الترائب جمع تریبه و هو موضع القلاده من صدر المرأة- فی قول ابن عباس- و هو مأخوذ من تذلیل حرکتها كالتراب. قال المثقب. و قيل: إن نطفة الرجل تخرج من ظهره، و نطفة المرأة من صدرها، فإذا غلب ماء الرجل خرج الولد إلى شبه أهل بيت أبيه و إذا غلب ماء المرأة خرج إلى شبه أهل بيت أمه. (التبيان فی تفسیر القرآن، 10 / 325)

11- خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ جَوَابِ الاسْتِفْهَامِ وَ مَاءٍ بِمَعْنَى ذِي دَفْقٍ، وَ هُوَ صَبَّ فِيهِ دَفْعٌ وَ الْمَرَادُ الْمَمْتَرِجُ مِنَ الْمَاءِ فِي الرَّحْمِ لِقَوْلِهِ: مَنْ بَيْنَ صَلْبِ الرَّجُلِ وَ تَرَائِبِ الْمَرْأَةِ وَ هِيَ عِظَامُ صَدْرِهَا (أنوار التنزیل و أسرار التأویل ، 5 / 303)

12- «الصُّلْبُ» الرَّجُلِ، وَ «التَّرَائِبُ» الْمَرْأَةِ، وَ هِيَ صَدْرُهَا. (تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، 14 / 225)

13- آبی که بیرون آید از پشت مرد و سینه زن، مفسران خلاف کردند در معنی ترائب. عبد الله عباس گفت: جای قلاده باشد. و البیّ گفت: از عبد الله عباس: میان دو پستان زن باشد. عوفی روایت کرد از او که: مراد به «ترائب» دست و پای و چشم است. عکره گفت: سینه است. سعید جبیر گفت: گردن است. مجاهد گفت: میان دوش و سینه . سفیان گفت: بالای دستهاست، یمان گفت: زیر چنبر گردن باشد. قتاده گفت، گلو باشد. سعید بن مسیب گفت: پهلوها باشد. معمر المزن گفت: جای دل باشد. (روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ، 20 / 228)

14- صلب الرجل و ترائب المرأة و هي صدرها. (تفسیر الصافی ، 5 / 314)

15- من بین صلب الرجل و ترائب المرأة (المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ، 5 / 465)

16- و الصلب، فقار الظهر، و المراد به صلب الرجل، أي ظهره. و الترائب: جمع تريبة، و هي موضع القلادة من الصدر

.. و المراد بالتريبة هنا تريبة المرأة.. (التفسير القرآني للقرآن ، 16 / 1523)

17- نطفه جهنده که از میان صلب پدر و سینه مادر بیرون آمده. (علل الشرائع / ترجمه مسترحمی ؛ النص ؛

ص 191)

18- المنى يخرج دفقا من الرجل و المرأة، فيتولد منهما الولد، بإذن الله عز و جل، و لهذا قال: يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ

وَ التَّرَائِبِ یعنی صلب الرجل و ترائب المرأة و هو صدرها. (تفسير القرآن العظيم، 8 / 368)

19- از میان پشت مردان و التَّرَائِبِ و از استخوانهای سینه زنان که نزدیک بقلاده است. (تفسير منهج الصادقين في

الزام المخالفين، 10 / 211)

[6]: «اعجاز پزشکی» به این معناست که مطلبی طبی در قرآن آمده و سالیان بعد اسرار نهفته آن کشف شده است و

مردم عصر نزول نیز از آن اطلاعی نداشتند. «شگفتی پزشکی» عبارت است از آموزه های طبی که در قرآن آمده ولی

در عصر نزول برای اکثر مردم روشن نبوده، بلکه خلاف دیدگاه مشهور پزشکان آن عصر بوده است و بعد از نزول

قرآن صحت آن مطالب کشف شده است ولی قبل از قرآن به صورت غیر مشهور مطرح بوده است. (دکتر علایی و

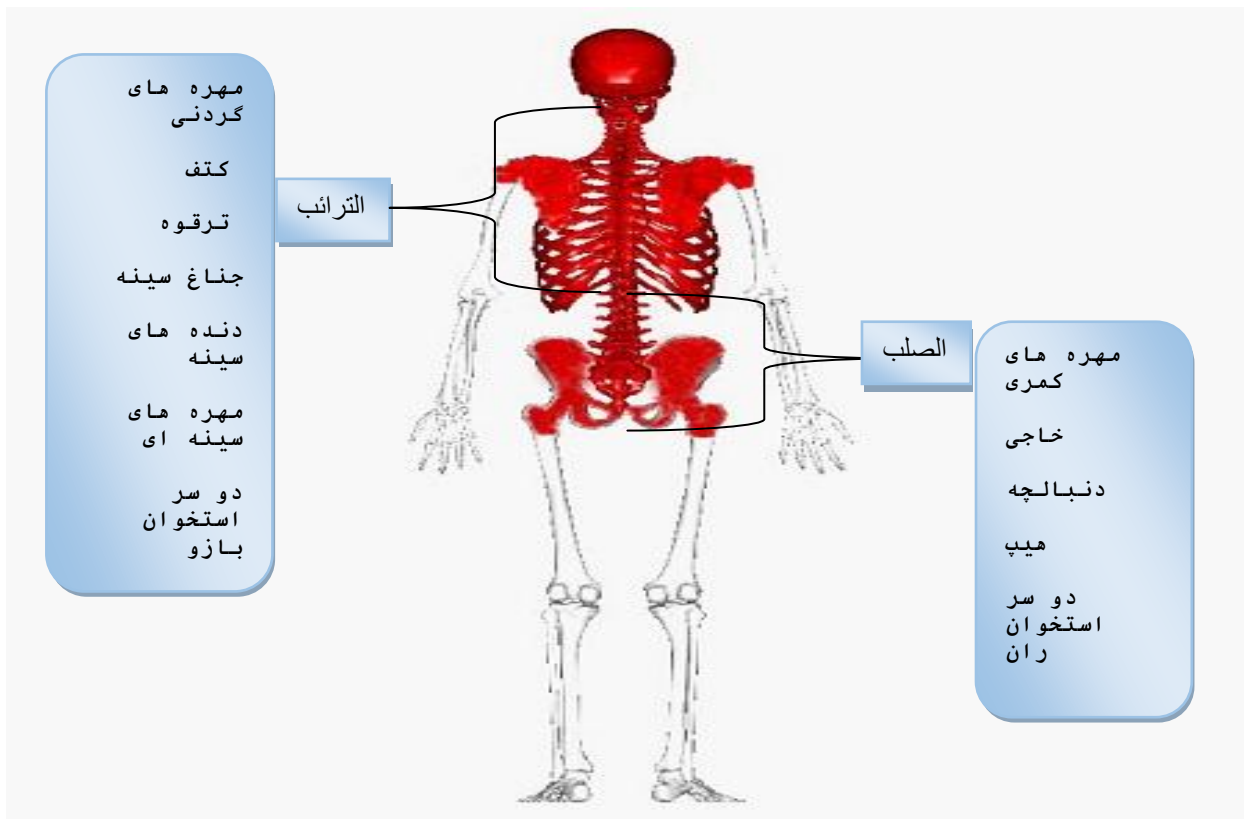
حجت الاسلام رضایی، اعجازها و شگفتی های پزشکی در قرآن، دو فصلنامه تخصصی علم و قرآن، شماره 8/

(175)

***منابع:

1. ----، المنجد، مترجم: مصطفی رحیمی اردستانی، انتشارات صبا، 1377
2. الاشکوری الدیلمی لاهیجی، قطب الدین محمد بن الشیخ علی، تفسیر لاهیجی، چاپ رامین، 1390
3. بهرام پور، ابوالفضل، نسیم حیات، چاپ 24، تهران، 1385، چاپ اول
4. بوکائی، موریس، مقایسه ی میان تورات، انجیل قرآن و علم، ترجمه ذبیح الله دبیر، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، 1365
5. جغتایی، محمد تقی، مروری بر آناتومی، انتشارات انسان، تهران، 1382، چاپ اول
6. جمعی از پژوهشگران قرآنی - زیر نظر دکتر محمد علی رضایی اصفهانی، پرسش های قرآنی جوانان (5) (دانش مهر)، انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، قم، 1386، چاپ دوم
7. حلم سرشت، پریش، و دل پیشه، اسماعیل، جمعیت تنظیم خانواده، انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، 1389، چاپ دوم
8. راغب اصفهانی، المفردات، مترجم: حسین خداپرست، چاپ و نشر نوید اسلام، قم، 1387، چاپ سوم
9. رضایی اصفهانی، محمد علی، تفسیر قرآن مهر، انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، قم، 1387، چاپ اول
10. شریعتمداری، جعفر، شرح و تفسیر لغات قرآن، چاپ 3، مشهد، 1387
11. شوشتری، عباس، فرهنگ کامل لغات قرآنی، انتشارات گنجینه، 1359، چاپ چهارم
12. صبحی، علی، و دیگر همکاران تحقیقاتی تدبر در قرآن کریم، تدبر در قرآن کریم، انتشارات بلاغت، قم، 1389، چاپ اول
13. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، 1363
14. طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران، 1362، چاپ چهارم
15. طبرسی، شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن، تفسیر مجمع البیان، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1380
16. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، گروه ترجمه عربی دکتر صاحبی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، 1387، چاپ چهارم
17. عدنان سالم، محمد، المعجم المفهرس کلمات القرآن العظیم، انتشارات اسلام، تهران، 1384، چاپ اول
18. قرآن کریم، مترجم: محمد مهدی فولادوند، انتشارات مرکز طبع و نشر قرآن، تهران، 1389، چاپ اول
19. قرآن حکیم، مترجم: آیت اله مکارم شیرازی، انتشارات اسوه، قم، 1388، چاپ اول
20. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران 1371، چاپ ششم

21. کوئیرا، جان، بافت شناسی پایه، مترجمان: دکتر غلامرضا حسن زاده و همکاران، مؤسسه انتشارات ابن سینا، تهران، 1392، چاپ 1
22. گایتون وهال، فیزیولوژی پزشکی، مترجمان: فاطمه نبوی زاده و همکاران، انتشارات ارجمند، تهران، 1389، چاپ اول
23. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، 1369
24. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1375
25. محمدی، حمید، زبان قرآن صرف مقدماتی، انتشارات دارالعلم، قم، 1390، چاپ بیست و دوم
26. محمدی، حمید، آشنایی با علوم بلاغی، انتشارات دارالعلم، قم، 1392، چاپ پنجم
27. مهبد، علی، اصول هماتولوژی پایه، کتاب میر، تهران، 1383، چاپ اول
28. نصیری، علی، و حجت الاسلام نقدی، مجله تخصصی قرآن و علم، شماره 8، 172-139، بهار و تابستان 1390
29. نرم افزار جامع التفاسیر
30. نرم افزار جامع الاحادیث
31. وظیفه شیران، نادر، هماتولوژی سلولی و مولکولی، انتشارات گروه تألیفی دکتر خلیلی، تهران، 1391، چاپ اول
32. هنری، دیوید سون، هماتولوژی، انعقاد و طب انتقال خون، زیر نظر دکتر ناصر امیری زاده، مترجمان: علیرضا محسنی و همکاران، انتشارات آرتین طب، تهران، 1391، چاپ اول
33. هافبراند، اوی، ضروریات خون شناسی، مترجم: دکتر امیر سید علی مهبد، نشر اشراقیه، تهران، 1387، چاپ اول
34. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، 1383، چاپ اول
35. quran14.persianblog.ir/page/85
36. <http://forghan13.blogfa.com/post/2>
37. <http://qoranshenakht.nashriyat.ir/node/9>
38. <http://tafsirnoor.blogspot.com/1391/11/25/post-29>



مهره های
 گردنی
 کتف
 ترقوه
 جناغ سینه
 دنده های
 سینه
 مهره های
 سینه ای
 دو سر
 استخوان
 بازو

الترائب

الصلب

مهره های
 کمری
 خاجی
 دنبالچه
 هیپ
 دو سر
 استخوان
 ران